

تحلیل اصل تفکیک قوا با تاکید بر ساحت اجرا، تقنین، قضا از منظر مکتب تحلیل اقتصادی حقوق

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۱۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۳/۱۸)

حسین ولی زاده

دوره دکتری تخصصی حقوق خصوصی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

دوره ارشد حقوق خصوصی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات)

دوره ارشد حقوق اقتصادی (دانشگاه شهید بهشتی)

دوره ارشد حقوق عمومی (دانشگاه شیراز)

چکیده

متعاقب انقلاب های ملی که باعث پیدایش شکل جدیدی از دولت، موسوم به دولت - ملت شد، شاهد اجرای عملی نظریات تفکیک قوا بودیم. من بعد، اصول بنیادین سازماندهی قدرت در دولت های مدرن بر روی نظریات تفکیک قوا و برداشت های مختلفی از آن قرار گرفت به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت و سامان بهتر امور سیاسی بر اساس نظریه ی تفکیک قوا دولت های ملی به توزیع قدرت سیاسی از طریق ایجاد سه قوه ی مقننه، مجریه و قضائیه و جداسازی ساختاری و کارکردی آنها مبادرت ورزیدند. بدین ترتیب، سازمان سیاسی دولت های جدید بر اساس وضعیت سه گانه ای از اختلاط، جدایی و مشارکت میان قوای سه گانه شکل گرفته است. البته اصل تقسیم و جدایی کارکردهای دولتی و وظایف حکومتی و سپردن اجرای اختصاصی هر حوزه به قوه ای مستقل هیچ گاه تضمینی برای ایجاد نظامی مردم سالارانه و گردش قدرت سیاسی میان نخبگان نبوده است. اما تحلیل اقتصادی حقوق، عبارت مبهمی است که از فراوانی کاربرد روشن به نظر می آید، حال آنکه برداشت های نادرست در این باب بسیار است. در اغلب موارد این گونه به نظر می رسد که دو حوزه روشی و موضوعی اقتصاد با هم خلط شده اند. تحلیل اقتصادی حقوق به معنای به کارگیری روش ها و ابزارهای تحلیلی که اقتصاددانان برای تحلیل بازار به کار می برند برای تحلیل موضوعات حقوقی است نه

بررسی آثار حقوق بر اقتصاد و یا آثار اقتصادی موضوعات حقوقی برای تبیین این مسئله خود عبارت «تحلیل اقتصادی» باید موشکافی شود. تحلیل اقتصادی حقوق به معنای ترجمه حقوق به زبان اقتصادی و سپس مطالعه آن مشابه مطالعه بازار است. مقاله ی حاضر با هدف ارائه ی پاسخ مناسب به چرایی طرح و چگونگی اجرای نظریات تفکیک قوا و بررسی انواع و اشکال عینی و مصداقی آن نزد دولت های مختلف، پاسخ دهی به این سوال اصلی را وجه هی همت خود قراردادده است که تحلیل اصل تفکیک قوا با تاکید بر ساحت اجرا، تقنین، قضا از منظر مکتب تحلیل اقتصادی حقوق چه خواهد بود.

واژگان کلیدی: مکتب تحلیل اقتصادی حقوق، امپریالیسم اقتصاد، نظریه ی تفکیک قوا، دولت، ملت، سازماندهی قدرت سیاسی، دموکراسی

بخش اول: کلیات

یکی از دغدغه های مشترک عالمان و عاملان سیاسی، اصول بنیادین سازماندهی قدرت نزد دولت ها بوده است. به طور کلی مفهوم دولت بر قدرتی مرکزی دلالت دارد که به صورت سازماندهی شده به اعمال حاکمیت می پردازد. بنابراین دولت، اقتداری برتر و مسلط است که انحصار کاربرد زور در قلمرویی مشخص را بر عهده دارد. در قرون اخیر دولت ها با استناد به نظریات تفکیک قوا سازماندهی های نوینی از قدرت سیاسی را ارائه کرده اند. متعاقب انقلاب های ملی قرون هجدهم و نوزدهم میلادی که به شکل گیری مدل جدیدی از دولت موسوم به دولت - ملت (دولت های ملی) انجامید، نظریات تفکیک قوا به اشکال گوناگونی به اجرا درآمد از این دوره به بعد، اصول بنیادین سازماندهی قدرت در دولتهای مدرن بر روی نظریات جدیدی پیرامون تفکیک قوا و تفسیرهای مختلف از آن قرار می گیرد. بدین ترتیب دولتی که از بدو پیدایش متشکل از عناصر سه گانه ی حکومت، سرزمین و جمعیت بوده است، من بعد به منظور سازماندهی بهینه ی قدرت سیاسی در برگیرنده ی سه قوه ی مجزای مقننه، مجریه و قضائیه می شود به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت و سامان بهتر امور سیاسی بر اساس نظریه

تفکیک قوا، دولت های ملی به توزیع قدرت سیاسی از طریق ایجاد قوایی سه گانه و جداسازی ساختاری و کارکردی آنها مبادرت می ورزند.

در این مقاله نه تنها به دنبال پاسخ به چرایی طرح و چگونگی اجرای نظریات تفکیک قوا هستیم، بلکه می خواهیم به بررسی انواع و اشکال مختلف عینی و مصداقی آن نزد دولت های مختلف به لحاظ دوری و نزدیکی به اصول دموکراسی بپردازیم. اگرچه به لحاظ مفهومی تفکیک قوا بر اصل تقسیم و جدایی کارکردهای دولتی و وظایف حکومتی و سپردن اجرای اختصاصی هر حوزه به قوه ای مستقل اطلاق می شود اما این بدان معنی نیست که جدایی کارکردی سه قوه الزاما باعث ایجاد نظامی مردم سالار می شود. در رژیم های اوتاریتر و توتالیتیر نیز با وجود تفکیک قوا، شاهد تمرکز اختیارات سه قوه در نزد صاحبان قدرت بوده، بدون آن که گردش نخبگان صورت پذیرد. یعنی به رغم جدایی ظاهری حوزه های عملکردی میان قوای سه گانه فرآیند حقیقی توزیع قدرت و تقسیم اقتدار در میان نهادها و دولت مردان هیچ گاه صورت نپذیرفته است. تحلیل اقتصادی حقوق، عبارت مبهمی است که به دلیل فراوانی کاربرد، روشن به نظر می آید. به عبارت دیگر، به نظر می رسد تمامی کسانی که این عبارت را به کار می برند از محتوای آن آگاهی کافی دارند و آن را در جای درست خود به کار می برند ولی در واقع سوء برداشت های مهمی در این خصوص وجود دارد. این سوء برداشت ها از آنجا ناشی می شود که تبیین مناسبی از معنای عبارت تحلیل اقتصادی حقوق صورت نگرفته است. برای مثال بعضی تصور می کنند که هدف از تحلیل اقتصادی حقوق، بررسی آثار اقتصادی قوانین است. به باور برخی، هدف از تحلیل اقتصادی حقوق بررسی آثار اقتصاد در شکل گیری نظام حقوقی یا وضع قوانین است یا شاید گروهی تصور می کنند که هدف از تحلیل اقتصادی حقوق بررسی قوانینی است که در حوزه های اقتصادی به تصویب رسیده اند؛ مانند قوانین بورس و خصوصی سازی. حال آنکه تحلیل اقتصادی حقوق با هیچ کدام از برداشت های یادشده همسانی ندارد برای تبیین مفهوم تحلیل اقتصادی توجه به خود این عبارت راهگشا است. در واقع توجه به معانی سه گانه «تحلیل» و نیز معانی اقتصاد می تواند نشانگر محتوای این عبارت باشد؛ چراکه به نظر می رسد آنچه از عبارت تحلیل اقتصادی حقوق مدنظر است حوزه روشی اقتصاد است، نه حوزه موضوعی آن ضمن اینکه باید به این

مسئله تأکید کرد که حوزه روشی اقتصاد صرفاً محدود به بازار و روابط بازاری نیست و تمامی رفتارهای انتخاب گرانه بشر یا روابط تعاملی وی را در بر می گیرد.

عبارت «تحلیل اقتصادی» باوجود ظاهری ساده و روشن، بسیار پیچیده است. شاید این پیچیدگی به دلیل غلبه مفهوم «علم اقتصاد» آن باشد؛ بر به طوری که در اغلب موارد باعث خلط این دو مفهوم با یکدیگر و اعتقاد به این همانی یا وجود نسبت تساوی (از نسب اربعه) بین آنها می شود. حال آنکه تفاوت دقیقی بین این دو مفهوم وجود دارد به طور اختصار شاید بتوان گفت عبارت اول ناظر به روش و عبارت دوم بیشتر ناظر به موضوع اقتصاد است.

در پاسخ به چرایی طرح نظریه ی تفکیک قوا، فرضیه ی این مقاله "جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی و سامان بهتر امور سیاسی" است. در پاسخ به چگونگی اجرای نظریه ی تفکیک قوا نیز فرضیه ی مقاله، اجرای این نظریه در سه وضعیت اختلاط قوا، جدایی قوا و مشارکت قوای سه گانه است. بدین سان "هرچه همکاری و مشارکت قوا بر اساس اصل "نظارت و توازن"^۱ کامل تر باشد شاهد محدودیت بیشتر قدرت و تعاملات منعطف و سازنده تری میان قوای سه گانه هستیم". در نتیجه از میان اشکال سه گانه ی اختلاط قوا، تفکیک کامل قوا و تفکیک نسبی قوا، در رژیم تفکیک نسبی یا مشارکت قوا، براساس تعامل سازنده میان قوای سه گانه نظامی بهم تنیده و شبکه ای سازمان یافته به وجود آورده است که باعث ایجاد "تبادل قدرت" و "توازن دموکراتیک" میان سه قوه ی دولت خواهد شد.

قبل از ورود به بحث اصلی لازم است نیم نگاهی به مفهوم "دولت" و مفاهیم هم خانواده مانند "حکومت" و "رژیم سیاسی" بیندازیم.

بخش دوم: دولت، حکومت و رژیم سیاسی

در میان ساختارهای نهادی "دولت" به عنوان یکی از قدیمی ترین نهادهای بشری از نقشی محوری برخوردار بوده و کارویژه های گوناگون آن از گستره ای جهانی برخوردار است. متفکرینی مانند ارسطو و هگل دولت را پس از خانواده و جامعه ی مدنی، مهم ترین نهاد بشری دانسته و آن را ادامه ی طبیعی آنها برشمرده اند. بنابراین در ابتدا مفهوم "دولت"^۲ که از

^۱ Check and Balance

^۲ State, Etat

مفاهیم اولیه ی زندگی انسانها است و سابقه ای به قدمت تاریخ بشریت دارد مورد بازتعریف قرار می گیرد. به ویژه آن که در زبان فارسی و ادبیات سیاسی رایج در بسیاری مواقع دولت از لحاظ مفهومی با واژگانی همچون "حکومت"، "رژیم"^۲ و حتی "قوه ی مجریه"^۳ و "هیأت دولت"^۴ یکسان به کار برده می شود.

همان طور که می دانیم در علم سیاست و روابط بین الملل، دولت موضوع و جوهر اصلی است. از نظر وینسنت مفهوم دولت از جمله مفاهیمی است که ذاتا مناقشه برانگیز بوده و در تحلیل سرشت، مفاهیم این مفهوم از مرتبت بلندی برخوردار است. کاربرد درست آن نیز به تبع ابهام مفهومی آن بحث برانگیز است (وینسنت، ۱۳۷۱: ۷۳) بنابراین نظریه های گوناگونی در باب دولت وجود دارد. در برخی از آنها نقش کارگزاران و نخبگان (اندیشه های کلاسیک) و در برخی دیگر جایگاه نهادها و سازمانها (اندیشه های مدرن) مهم تر ارزیابی شده است.^۵ بر اساس نگاه ترکیبی آستین رنی «دولت، مجموعه ای از افراد و نهادها می باشد که قوانین فائقه در یک جامعه را وضع و با پشتوانه ی قدرت برتری که در اختیار دارد، آن را اجرا می کند» (رنی، ۱۳۷۴: ۱۳)

واژه ی دولت به قدرتی مرکزی یا "جایگاه قدرت"^۶ دلالت دارد. دولت شکل مطلق از قدرت عمومی بوده که باعث ایجاد اقتدار سیاسی می شود. ماکس وبر دولت را بسان "نهادی" که انحصار کاربرد زور در قلمرویی مشخص را در اختیار دارد، تعریف کرده است (وبر،

^۱ Government, Gouvernement

^۲ Régime

^۳ Executive Power, Pouvoir Exécutif

^۴ Cabinet

^۵ در زبان فارسی نیز مفهوم دولت در سطوح مختلف معنایی به کار رفته است. دولت در معنای "وسیع" به مفهوم نهاد نهادها که سایر نهادهای سیاسی از آن ناشی شد اطلاق می شود. در قالب این مفهوم وسیع، دولت کلیتی متمایز و مشخص بود که دارای عناصر ترکیبی زیر مجموعه میباشد. مثلا دولت ایران عضو سازمان ملل متحد است. دولت در معنای "محدود" به معنای حکومت کنندگان (هیأت حاکم و نهادهای آن) در برابر حکومت شوندگان (مردم، ملت، شهروندان) قرار گرفته است. در این وجه مفهوم دولت بر همه کارگزاران و نهادهایی اطلاق می شود که بر فرمانبران حکومت می کنند مثل در مبارزه با گرانفروشی مردم باید با دولت همکاری کنند. (قاضی، ۱۳۷۷: ۵۳)

^۶ Locus of Power

۱۳۹۴). مطابق نظر او دولت باید از توانایی انجام اقداماتش به عنوان یگانه اقتدار حاکم بر سرزمین و مردمی که در آنجا زندگی می کنند برخوردار باشد. دولت سازمانی است که به دنبال در اختیار گرفتن زور یا دست کم بخش اعظمی از زور^۱ بوده تا به واسطه ی آن نظم را برقرار و مانع از بروز چالشها شود به قول بوردوی فرانسوی انسانها برای آن که از انسانها تبعیت نکنند مفهومی انتزاعی به نام دولت را ایجاد کردند (Burdeau، ۱۵: ۱۹۸۸). بدین ترتیب منشاء زور و نظم به دولت انتقال می یابد. پس دولت ها از حاکمیتی برخوردار بوده اند که آنها را قادر به انجام اقدامات و اجرای سیاست ها ساخته است در نتیجه دولت نهادی حیاتی، مشروع و مقتضی می باشد که به گونه ای نیرومند نهادینه شده است و به سادگی تغییر نمی پذیرد. احتمال دارد بر اثر حوادثی مانند بحران، انقلاب و جنگ رهبران یا مردمان و یا مناطق دچار تغییراتی شوند، اما غالباً دولت ها پابرجا می باشند و به سختی از بین می روند (اونیل، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳)

در تداوم دیدگاه و بری که دولت را "نهاد" می داند، استینبرگر نهاد دولت را متشکل از دو عنصر اساسی می داند: ایده ی مرکزی و نهادهای پیرامونی. ایده ی مرکزی چارچوبی است که هدف نهایی آن نهاد را تحقق می بخشد. در واقع هر نهادی متشکل از یک ایده ی مرکزی است که هسته ی آن نهاد را تشکیل می دهد و مجموعه ای از اجزای پیرامونی که تحقق آن ایده ی مرکزی را میسر می کند. دولت هم چیزی جز ساختاری نظام مند از ایده ها نیست؛ سازمانهای دولت نیز به منزله ی ابزاری هستند که نسبت به ایده ی، دولت فرعی و پیرامونی می باشند (Steinberger، ۲۰۰۴: ۲۱-۲۰). بدین ترتیب، دولت از نظر و بر نهاد انحصاری کاربرد زور مشروع در قلمرو معین است بنابراین سه رکن اساسی تعریف دولت را میتوان این گونه استنتاج کرد: یکی، کاربرد زور انحصاری که نهادهای مدعی حاکمیت و حکومت را در برمی گیرد؛ دوم، جمعیت که به تبع آن مشروعیت مردمی را شامل می شود، و سوم قلمرو که چارچوب سرزمینی اعمال زور مشروع را در بر می گیرد (احمدوند ۱۳۹۴: ۶۷)

^۱ Majority of Power

بدین سان دولت یا همان کشور^۱ اقتداری برتر و مسلط است که به صورتی منظم و سازمان دهی شده، توسط حکومتی (حاکمی) بر مردمی ساکن در قلمرویی معین اعمال می شود. بنابراین وجود حداقل سه عنصر حکومت جمعیت و سرزمین و ترکیب آنها برای پیدایش سازمانی سیاسی و حقوقی به نام دولت لازم است^۲، هرچند که بعدها با پیشرفت دولت برخی از کارشناسان سیاسی عناصر جدیدی مانند حاکمیت، استقلال و شناسایی بین المللی و غیره را نیز بدان اضافه می کنند. البته تمامی اینها در همان عناصر اولیه مستتر می باشند. بنابراین عناصر سه گانه ی تشکیل دهنده ی دولت لازم و ملزوم یکدیگر هستند و شکل گیری دولت نیز به پیدایش و ترکیب آنها باز می گردد. همان طور که تحول مفهوم دولت در طول تاریخ به اشکال مختلف، بر اساس پیشرفت و تکامل این سه عنصر بنیادین می باشد.^۳

اما "حکومت" یکی از عناصر تشکیل دهنده ی دولت و جزئی از آن می باشد. حکومت، شأن و حیثیت خود را از دولت که به منزله ی قدرت عمومی مطلق می باشد گرفته است (برزگر، ۱۳۸۹: ۱۰) حکومت ابزار اداره ی سیاسی، مجری و حامل اقتدار دولت می باشد که در طول تاریخ همراه با مفهوم دولت دچار تغییر و تحول شده است. اگر در دولتهای اولیه (دولت- قبیله)، حکومت در شخص ریش سفید یا رئیس قبیله خلاصه می شد، اما به تدریج شاهد گسترش آن هستیم. به طوری که امروزه در دولت های ملی متعاقب اجرای نظریات تفکیک

^۱ در مقاله حاضر بسان ادبیات سیاسی رایج در ایران در واژه "دولت" و "کشور" برای مفهوم "State یا کل موجودیت سیاسی به کار گرفته می شود. هرچند "دولت" واژه مناسب تری بوده، زیرا که کشور معنای وطن و خاک را می دهد. البته واژه "کشور" در اصل برگردان Country بود که در برگرنده هر دو مفهوم دولت و حکومت می باشد.

^۲ از هنگامی که به دنبال یکجانشینی و جدانشینی شاهد تجمعات توده ای انسانی (جمعیت) در قلمرویی (سرزمین) تحت اوای حاکمی (حکومت) میباشیم با مفهوم دوات مواجه هستیم.

^۳ پیدایش دولت به شکل اولیه و ابتدایی (Initial State) آن به حدود ۴ تا ۶ هزار سال قبل از میلاد مسیح باز می گردد. در طول تاریخ با پیشرفت مفهوم دولت ۵ شکل متمایز از آن مورد شناسایی قرار گرفته است؛ دولت قبیله (دولت اولیه)، دولت - شهر دولت - مذهب، دولت - شامی و دولت - ملت.

قوا^۱، شاهد تعامل سه قوه مقننه مجریه و قضائیه می باشیم حکومت را می توان مجموع رهبران نخبگان و کارگزارانی دانست که مجری سیاست و گرداننده ی دولت می باشند. پس در اصل حکومت به معنای قدرت عالی اداره کننده ی یک دولت یا کشور است که در برگیرنده هر سه قوه می باشد، اما امروزه صرفاً در معنای قدرت برتر اجرایی خلاصه شده است. در تعاریف جدید، حکومت به معنای نهاد و سازمانی می باشد که قدرت اجرایی یا قومی مجریه را در داخل یک دولت یا کشور هدایت می کند^۲ حکومت در قالب قوه ی مجریه تبلور می یابد چرا که تصمیمات سیاسی اتخاذ شده توسط حکومت از طریق قوه ی مجریه عینیت پیدا کرده و فرصت بروز مییابد بنابراین حکومت مترادف با نهاد اجرایی یا هیأت دولت یا بخش اجرایی مسئول در مقابل پارلمان آمده است.

در همه حال این دولت یا کشور است که هم از عناصر سه گانه ی حکومت، سرزمین و جمعیت تشکیل یافته است^۳ و هم سه قوه ی مقننه، مجریه و قضائیه را در بر گرفته است. بر این اساس، دولت در قالب قوه مقننه وظیفه ی ایجاد هنجارهای مشترک از طریق تصویب و تنظیم قوانین و هماهنگی نمودن مردم به صورت یک ملت را دارد، در قالب قوه قضائیه وظیفه ی

^۱ اصول بنیادین دولت های مدرن بر روی نظریات تفکیک قوا قرار گرفته است. برای اولین بار جان لاک انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴) John Locke قوه مجریه (حکومت) و قوه مقننه (پارلمان) را از هم جدا ساخته، سپس مونتسکیو

فرانسوی (۱۶۸۹-۱۷۵۵) Montesquieu قدرت سوم یا قوه قضائیه را به آن اضافه می نماید

^۲ در اصطلاح فرانسوی Gouvernement به معنای نهاد اعمال کننده ی قدرت اجرایی، شامل هیأت دولت یا وزراتی که تحت زعامت نخست وزیر (یا صدر اعظم با رئیس شورای وزیران) می باشد که به آن رئیس حکومت می گویند. در اصطلاح انگلیسی مفهوم Government گسترش یافته و علاوه بر اطلاق بر هیأت دولت، شامل کلیه - ی نهادها و سازمان هایی که حتی در سطوح پایین تر یا بالاتر از دولت مرکزی در اجرای قدرت اجرایی نقش دارند نیز می باشد. بر این اساس شوراهای شهر و شهرداری ها (Country Councils) و یا حتی رژیم سیاسی نیز شامل آن می شود.

^۳ بر اساس کنوانسیون مونته ویدئو (۱۹۳۳) درباره ی حقوق و تکالیف دولت ها، یک دولت حاکم می بایست چهار ویژگی داشته باشد دارای یک جمعیت دائمی باشد بر روی سرزمینی مشخص قرار گرفته باشد، از حکومتی مسئول برخوردار باشد و دارای صلاحیت برقراری ارتباط با سایر دولت ها باشد. در برخی کتاب ها عناصر دیگری مثل حاکمیت را نیز مطرح می کنند که در برگیرند طیفی از واژه ای، قدرت اجبار، سلطه، زور، نفوذ و سرانجام اقتدار می باشد. در صورتی که اعتقاد بر آن است که حاکمیت به معنای قدرت و اقتدار بالاتر و برتر در اختیار دولت بود و در عنصر حکومت نهفته است.

صیانت از نظام ارزشی و حفظ انسجام و همبستگی را داشته و از طریق قوه مجریه وظیفه ی نیل به اهدافی معین که ادامه ی حیات ملت به آن وابسته است را دارد (بخشایش اردستانی، ۱۳۷۶: ۷۰-۷۱) پس واژگانی همچون دولت و کشور به معنای کل موجودیت سیاسی و مترادف یکدیگر بوده و حکومت، با قوه ی مجریه یا مجموع دستگاه های سیاسی و یا هیأت دولت (که در زبان فارسی به اشتباه "هیأت" حذف و فقط دولت گفته می شود) هم معنی می باشد. بنابراین دولت جوهره ی ثابت جامعه ی سیاسی بوده که پایدار و ماندگار است، در حالی که عمر حکومت ها همراه با گردش نخبگان و کارگزاران کوتاه و گذران می باشد. یکی از فواید تمیز "دولت" از "حکومت" این است که فهم تغییرات منظم و جابه جایی حکومتها را در عین حالی که تداوم و ثبات دولت حفظ شود آسان می کند.^۱

اما "رژیم" یا "رژیم سیاسی" که به آن "نظام سیاسی" نیز می گویند، در بسیاری از موارد مترادف با "دولت" یا "حکومت" به کار گرفته می شود، در حالی که دارای مفهومی کاملاً متمایز از آنها می باشد. بازتعریف رژیم، ما را در شناسایی و تعیین حدود دولت کمک می کند. اگر دولت اقتدار و زور را در اختیار دارد، یا "متصدی قدرت"^۲ می باشد رژیم چگونگی کاربرد آن را برای به وجود آوردن نظم تعیین می کند رژیم، مدل های مختلف سازماندهی قدرت و اجرای آن در نزد دولت را در بر می گیرد. به عبارتی دیگر رژیم های سیاسی اشکال نهاده شده ی قدرت دولت ها می باشند (Pilet, ۲۰۰۸). پس رژیم یا نظام سیاسی بر مجموعه ای از نهادهای بر ساخته یکپارچه و همگن در داخل دولت در برهه های زمانی مختلف دلالت دارد.^۴ به عبارت دیگر، رژیم سیاسی بر مجموعه ای از عوامل ایدئولوژیکی ساختاری و جامعه

^۱ از نظر وینسنت اگر حکومت با دولت یکی دانسته شود، در آن صورت هر تغییری در حکومت موجب بحران در دولت می شود. پس باید از مربوط دانستن کل اعمال حکومت به دولت بر حذر باشیم (وینسنت، ۱۳۷۱، ۵۸)

^۲ Régime politique, Political Regime (Government)

^۳ جورج بوردو (Georges Budeau) در کتاب خود با عنوان "دولت" از اصطلاح "متصدی قدرت" (Titulaire du Pouvoir) برای تبیین رابطه ی میان دوات و زور استفاده می کند (Budeau, ۱۹۸۸: ۱۶)

^۴ عبدالحمید ابوالحمد در کتاب مبانی سیاسی خود از نظام سیاسی ای صحبت می کند که مترادف با رژیم سیاسی در این نوشتار می باشد. از نظر وی نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری اقتصادی، قضایی نظامی مذهبی و چگونگی کار کرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنها است (ابو

شناختی اطلاق می شود که در رقابت با همدیگر به اشکال مختلف، حکومت را در درون دولت ها (کشورها) شکل می دهند (Quermonne، ۱۵۴: ۲۰۰۶). براین اساس رژیم را قواعد و هنجارهای بنیادین سیاست تعریف می کنند. در رژیم دموکراتیک، نظم، محصول قواعد و هنجارهایی می باشد که اکثریت مردم در شکل دهی آن نقش داشته، در حالی که در رژیم اقتدارگر، عکس آن جریان داشته و شاهد تأثیر محدود مردم در امر سیاست می باشیم (اونیل، ۱۳۹۱: ۳۲) اگرچه در همه حال منشاء قدرت دولت است لکن میزان مشارکت مردم در نظم حاکم از طریق قواعد و هنجارهای بنیادی در رژیمهای سیاسی متفاوت می باشد. بر همین اساس، اشکال مختلفی از رژیم های سیاسی از مردم سالار تا استبدادی و از جمهوری تا سلطنتی وجود داشته که به واسطه ی قواعد ایدئولوژیک خود چارچوب کاری حکومت ها را تعیین می کنند. در نهایت می توان این طور نتیجه گرفت که دولت ابزار قدرت و سلطه رژیم سیاسی عامل نظم و قانون و حکومت کارگزار اجرایی و عملیاتی می باشد.

همواره در تحولات سیاسی و اجتماعی، این رژیم ها یا نظام های سیاسی هستند که مورد هدف می باشند، نه دولت ها و نه حکومت ها به عبارتی دیگر، هدف انقلابها از بین بردن قواعد و هنجارهای قدیمی و جایگزینی آنها توسط نظمی جدید می باشد که در نتیجه منجر به جابجایی رژیم سیاسی می شود. پس می توان گفت که حکومت ها به سرعت و سهولت با یک انتخابات جابجا می شوند؛ رژیم های سیاسی که طول عمر بیشتری دارند متعاقب انقلاب های سیاسی و اجتماعی تغییر می کنند؛ و سرانجام دولت ها که از دوام و پایداری بالایی برخوردارند، ممکن است براساس وقایع تاریخی یا جنگ های بزرگ به پایان حیات خود برسند بنابراین همواره دولت ها از بیشترین و حکومت ها از کمترین نهادینگی و ثبات برخوردار بوده و رژیم های سیاسی در وضعیتی مابین این دو قرار دارند شکل زیر به خوبی وضعیت مقایسه ای سه مفهومی که به سازمان سیاسی جوامع بشری شکل می دهند را تبیین می کند.

بخش سوم: مکتب تحلیل اقتصادی حقوق و جایگاه «تحلیل» اقتصادی

عموما واژه تحلیل به معنای تقلیل یا فروکاستن می آید. برای مثال، لغت نامه آکسفورد به عنوان یکی از معتبرترین لغت نامه های، موجود ذیل واژه Analysis آن را به معنای تجزیه یک چیز به اجزای تشکیل دهنده آن، معنا کرده است (آکسفورد، ۲۰۰۴) معنای لغوی این کلمه در عربی و به تبع آن فارسی، عبارت است از تجزیه در مقابل ترکیب این کلمه در زبان یونانی و لاتین نیز دقیقا به همین معناست. Analusius واژه ای یونانی است که در نهایت به معنای از هم باز کردن، شکافتن و رشته کردن پنبه هاست و از طریق زبان لاتین در قرون وسطا به انگلیسی راه یافته و در قرن هفدهم شکل انگلیسی به خود گرفته است (آیتو، ۱۳۸۶، ص ۵۳) حال آنکه این معنا، تنها یکی از معانی سه گانه واژه تحلیل است. تحلیل در دو معنای دیگر نیز به کار رفته است و به عبارت دیگر دو نوع دیگر نیز دارد: تحلیل ارجاعی و تحلیل تفسیری یا تعبیری^۱. شاید قدیمی ترین کاربرد مفهوم تحلیل در تاریخ اندیشه غرب، به فرهنگ یونانی و به مباحث هندسه دانان این مرزوبوم اختصاص داشته باشد. به عنوان نخستین و مهم ترین نمونه، پاپوس، از حکیمان و ریاضی دانان اسکندریه در قرن چهارم میلادی، در مجموعه آثار ریاضی خود که حدود سال ۳۰۰ میلادی نگاشته، تحلیل را به این شیوه تعریف کرده است.

«تحلیل عبارت است از طی مسیر از میان آنچه پذیرفته ایم و لوازم آن برای رسیدن به آنچه با ترکیب آنها مورد تصدیق قرار می گیرد، زیرا در تحلیل، فرض ما این است که (اثبات) آنچه مفروض است قبلاً صورت گرفته است و سپس نتایجی بر آن بار شده است لذا باید

^۱ بینی در مقاله تحلیل در دانشنامه فلسفه استانفورد عناوین زیر را برای معرفی این سه نوع تحلیل به کار برده است تحلیل بازگشتی (Regressive Analysis) تحلیل تجزیه های Decompositional Analysis و تحلیل تبدیلی یا تفسیری (Transformative or Interpretive Analysis)

Beany, Michael (۲۰۰۹) "Analysis", in Stanford Encyclopedia of Philosophy, /Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/analysis>

استلماخ و پروزک نیز در کتاب خود پیرامون روش شناسی حقوق، عناوین زیر را به کار برده اند:

تحلیل به مثابه جستجوی علل منطقی (Analysis as a Search for Logical reasons)، تحلیل به مثابه تجزیه (Analysis as Decomposition) و تحلیل به مثابه ترجمه (Analysis as Translation).

Stelmach, Jerzy and Bartosz Brozek (۲۰۰۵) Methods of Legal Reasoning, Dordrecht:

Springer, p. ۷۰

دریافت مقدمات اثبات آن امر مفروض چیست و مقدمات آن مقدمات نیز کدام اند تا نهایتاً به گزاره‌هایی منتهی شویم که خود مبنا و مبدا هستند. ما چنین روشی را تحلیل پیشینی یا ارجاعی^۱ می‌نامیم. به این ترتیب، مهمترین عملکرد فیلسوفان معروف یونان هم در تحلیل مسائل فلسفی (مانند مباحث ارسطو) و هم در تحلیل‌های مفهومی (مانند مباحث افلاطون در تقسیم و تعریف)، عبارت بود از بازگرداندن امر مورد بررسی به اصول یا مفاهیم پایه که قابل مناقشه نیستند نمونه بارز چنین تحلیل‌هایی را در هندسه اقلیدس می‌توان مشاهده کرد. اقلیدس در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد در کتاب سیزده جلدی خود، اصول، با استفاده از پنج اصل موضوع^۲ و پنج اصل متعارف^۳ و تعدادی از مفاهیم تعریف نشده دیگر، ۴۶۵ قضیه^۴ را تحلیل می‌کند (گرینبرگ، ۱۳۸۶). تحلیل‌هایی که وی ارائه می‌کند دقیقاً از طریق بازگشت به اصول و مفاهیم اولیه صورت گرفته‌اند.

در همین زمینه تلاش‌های اجتهادی اصولیان و فقهای ما نیز اعم از شیعه و سنی قابل ذکر است. «علینا لقاء الاصول و علیکم التفریع» دقیقاً به همین معناست. برای مثال فقها و اصولیین شیعه از اصول بیان شده معصومین صدها قاعده و اصل فرعی دیگر استخراج و استنباط کرده و از هر کدام از آنها نیز قواعد فرعی تر و جزئی تر دیگری را به وجود آورده‌اند. رساله‌های عملیه‌ای که به این شکل برای نخستین بار در قرن چهاردهم قمری برای تسهیل امور مسلمانان چاپ و منتشر شده حاوی قواعد و فروعاتی هستند که به بسیاری از آنها در متن احادیث به طور مستقیم و به روشنی اشاره نشده است، ولی نیازهای جامعه فقها را بر آن داشته است تا از اصول القا شده فروعات لازم را استنباط کنند.

هر چند تحلیل در معنای بازگرداندن قضایای پیچیده به اصول اولیه دارای تاریخ کهن تری است آنچه در افواه عمومی و نیز کاربردهای متعارف از مفهوم تحلیل مدنظر است، تجزیه یا تقلیل است؛ به گونه‌ای که هرگاه از تحلیل صحبت می‌کنیم، نخستین چیزی که به ذهن یک شخص می‌رسد فروکاستن یک مفهوم مرکب و پیچیده به اجزای تشکیل دهنده آن است. این

^۱ Anapalin lysin

^۲ Postulate

^۳ Axiom

^۴ Theorem

معنا از قرن‌ها پیش مورد توجه اندیشمندان بوده است. ولی به خصوص با انقلاب علمی که در قرن هفدهم صورت گرفت گسترش بیشتری پیدا کرد (محمدزاده، ۱۳۸۳، ص ۷۸) برای مثال رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) در جایی از کتاب خود در روش به کارگیری عقل می گوید:

«هر یک از مشکلاتی را که به مطالعه در می آورم، تا می توانم و به اندازه ای که برای تسهیل حل آن لازم است تقسیم به اجزا نمایم» (فروغی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۰).

وی همچنین در کتاب دیگر خود، تأملات، در پاسخ به انتقادهای شخصی به نام مرسنه، ضمن بیان تفاوت و تمایز میان تجزیه و ترکیب بهترین و قابل اعتمادترین روش تعلیمی را همان تجزیه اعلام می کند و اظهار می دارد که از این روش در تألیف تأملات بهره برده است (محمد زاده، پیشین، ص ۸۰) جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م)، اندیشمند و فیلسوف سیاسی عصر روشنگری نیز معتقد بود که «تمام تصورات مرکب ما قابل تجزیه به تصورات ساده است که از آنها ترکیب یافته اند» (همان) تحلیل در معنای تجزیه ای نهایتاً در آثار لایبنیتز ریاضی دان (۱۶۴۶-۱۷۱۶م) و ایمانوئل کانت فیلسوف (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) به اوج خود می رسد (همان، صص ۸۳-۸۱) در معنای سوم، منظور از تحلیل این است که یک مفهوم پیچیده را با استفاده از مفاهیم روشن تر و ملموس تر که ذاتاً ارتباطی با مفهوم اولیه ندارد توضیح دهیم. برای مثال، دکارت برای تحلیل مسائل هندسی از زبان ریاضی استفاده می کرد تا با سهولت بیشتری به بررسی این دست از مسائل بپردازد. (Beany, ۲۰۰۹) تحلیل در این معنا بیشتر در فضای فلسفه تحلیلی^۱ بوده که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح شده است. به این ترتیب، به لحاظ ترتیب زمانی (کرونولوژیک)، در دورانی که هندسه یونانی به شکوفایی رسید تحلیل در معنای نخست اهمیت فراوانی داشت در اوایل دوران مدرن، در کنار تحلیل به مثابه بازگشت به اصول و مفاهیم اولیه تحلیل در معنای دوم (تجزیه) نیز از اهمیت بیشتری نسبت به قبل برخوردار شد و از زمانی که فلسفه تحلیلی به وجود آمد، یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به خصوص پس از چرخش زبانی که توسط کارهای اشخاصی همچون گوتلوب فرگه (۱۸۳۸-۱۹۲۵م) ادوارد مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸م) برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰م) و وایتهد (۱۸۶۱-۱۹۴۷م) صورت گرفت. نوع سوم تحلیل، یعنی تحلیل در معنای ترجمه یا تفسیر، نمود بیشتری پیدا کرد

(Stelmach and Brozek ۲۰۰۵ p.۷۱) فلسفه تحلیلی برای بررسی مسائل، تعبیری از مفاهیم ارائه می داد که این تعبیر منطقی بودند؛ یعنی برای پرداختن به فلسفه نخست مفاهیم را به تعبیر منطقی تبدیل می کرد.

خود منطق جدید نیز بر پایه روش های استدلال در ریاضی شکل گرفته است، تاحدی که معروف به منطق ریاضی است «استفاده از نمادها و روش های ریاضی در منطق جدید اولاً از مغالطات و لغزش ها در مسیر استدلال جلوگیری می کند. ثانیاً جریان و فرآیند استدلال را تسریع می بخشد و ثالثاً امکان ورود به حوزه هایی را فراهم می آورد که با ابزارهای منطق سنتی ورود به آنها ممکن نیست» (نبوی، ۱۳۸۹، ص ۳) هندسه اقلیدسی و بدویژه هندسه تحلیلی نیز یکی دیگر از نمونه های استفاده از تحلیل در معنای سوم است، زیرا در هر دو مسائل و مشکلات هندسی، اول به زبان ریاضی تبدیل شده، تحلیل گر این شکل جدید ریاضی را بررسی میکند و نتایج به دست آمده را به هندسه (موضوع اصلی مورد بررسی) تعمیم می دهد (محمدزاده، پیشین، صص ۹۹-۶۷)

استلماخ و بروز در اثر ارزشمند خود، روش استدلال حقوقی، چهار روش پرداختن به حقوق را به این شکل ذکر کرده اند: منطق، تحلیل، جدل و هرمنوتیک (Stelmach and Brozek, op.cit) آنها تحلیل اقتصادی را به عنوان یکی از مصادیق تحلیل شناسایی می کنند. به عبارت دقیق تر، واژه تحلیل در عبارت تحلیل اقتصادی حقوق، نه در معنای اول و نه در معنای دوم بلکه دقیقاً در معنای سوم استفاده شده که عبارت است از تحلیل از طریق انتقال یک پدیده یا موضوع پیچیده و ناآشنا به حوزه ای آشنا تر با هدف شناسایی بهتر ابعاد پیدا و پنهان یک موضوع زیرا مفاهیم اقتصادی دارای تعاریف دقیق تری هستند و زوایای پیدا و پنهان آنها بررسی شده و به همین دلیل میتوان با تبدیل مفاهیم حقوقی و سیاسی به مفاهیم اقتصادی از مباحثی که در علم اقتصاد درباره این مفاهیم مطرح شده است برای تبیین مفاهیم حقوقی یا سیاسی مزبور بهره برد. (Ibid) برای مثال بوکانان و یون در مقاله خود با عنوان عقلانیت به مثابه حزم دلیل دیگری برای وجود قواعد، سعی می کنند علت وجودی قواعد الزام آور در جامعه را با استفاده از مسئله جاافتاده ای همچون تراژدی منابع مشترک^۱ توضیح دهند (۲۱۸-).

^۱ Tragedy of Commons

۲۱۱. Buchanan and Yoon, ۱۹۹۹, pp) در این تحلیل آنها به مسئله تراژدی منابع مشترک صرفاً به عنوان یک ابزار تحلیلی می نگرند، نه چیز دیگر. زیرا این مسئله و زوایای مختلف آن و جهاتی که مؤثر بر مسئله حل آن است، به خوبی در علم اقتصاد بررسی شده است. حال بوکانان و یون از آن به عنوان یک نرم افزار تحلیل داده استفاده می کنند، نه بیشتر.

یکی از مسائلی که در این زمینه تبیین آن میتواند برخی از سوء پندارها نسبت به کاربرد تحلیل اقتصادی در حقوق و سایر حوزه های علوم انسانی از جمله سیاست را رفع و دفع کند، سازوکار تحلیل در معنای سوم یعنی تحلیل در معنای ترجمه است. همواره یکی از اتهاماتی که به خصوص خود حقوق دانان علیه تحلیل اقتصادی حقوق مطرح می کنند، این است که اقتصاددانان همه چیز را به چشم سود و زیان و پول و ثروت می بینند و تنها به دنبال مادیات هستند؛ نه به امور معنوی واقعی می نهند، نه به احساس توجهی دارند نه به دین پایبندند و نه به اخلاق برای مثال اخلاق گرایان یا کسانی که درصدد ارائه تفاسیر اخلاقی از قانون اساسی هستند، معتقدند اقتصاد قانون اساسی به دنبال قیمت گذاری بر ارزش های بنیادی است. آنها بر این باورند که با پذیرش تحلیل های اقتصادی از حقوق اساسی برای مثال حق بر سقط جنین و حق بر حیات را در مقابل همدیگر به مزایده خواهیم گذاشت.

حال آنکه نادرست بودن چنین برداشتی بسیار واضح است. تحلیل گر اقتصادی هیچ گاه در این مقام نیست که مفاهیم و موضوعات حقوقی را ارزش گذاری کند؛ برای نمونه اینکه اهمیت عدالت بیشتر است یا آزادی هیچ گاه دغدغه یک اقتصاددان نیست. هدف تحلیل گر اقتصادی از ارزش گذاری این است که بتواند تحلیل خود را ارائه کند. به فرض در همین مورد می توان عدالت و آزادی را به جای هم به کار برد و این مسئله خدشه ای به کلیت تحلیل وارد نمی کند.

استلماخ و بروزک، فرایند انجام یک تحلیل در معنای سوم یعنی تحلیل ترجمه ای را به روشنی توضیح داده اند. آنها پس از ذکر یک مثال، این فرایند را به سه مرحله تقسیم کرده اند: الف) مرحله ترجمه مفاهیم به زبان اقتصاد^۱ در این مرحله، مفاهیم مربوط به حوزه موضوع، مانند حقوق و یا سیاست، به زبان اقتصاد برگردانده می شود. زبان اقتصاد زبان ویژه ای است

که صبغه مالی دارد؛ به همین دلیل شاید آزادی، عدالت، حق بر حیات و مفاهیمی از این قبیل به دلار یا هر کمیت دیگری تبدیل شوند.

ب) مرحله انتخاب ابزار تحلیلی. پس از آنکه مفاهیم حقوقی یا سیاسی یا هر مفهوم دیگری با موفقیت به زبان اقتصادی در آمد، ابزار تحلیلی مناسبی باید انتخاب شود. برای مثال درباره تحلیل اقتصادی اگر دولت به بنگاه اقتصادی، خدمات عمومی به کالای تولیدی، شهروندان به مصرف کنندگان نظام فدرالیسم به بازار رقابتی، و مالیات به قیمت کالا ترجمه گردد، می توان از ابزارهای تحلیلی که با عنوان کلی نظریه مصرف کننده در اقتصاد خرد مطرح می شود استفاده کرد.

ج) مرحله نتیجه گیری. پس از آنکه مفاهیم به زبان اقتصادی ترجمه شد و ابزار یا ابزارهای تحلیلی مناسب به کار گرفته شد، می توان نتیجه گیری کرد. در مثال بالا، طبق نظریه مصرف کننده بنگاهی می تواند فروش بیشتری داشته باشد که با قیمت کمتر، کالایی با کیفیت بهتر تولید کند به همین سیاق، در یک نظام فدرال ایالتی می تواند موفق تر عمل کند که با گرفتن مالیات کمتر، خدمات عمومی بهتری ارائه دهد.

بدیهی است در هر سه مرحله، مشکلات متعددی پیش روی تحلیل اقتصادی قرار دارد. در مرحله اول، تبدیل مفاهیم غیر اقتصادی به زبان اقتصادی چندان آسان نیست و برخی از اختلاف نظرهایی که میان اندیشمندان و نویسندگان مختلف در حوزه تحلیل اقتصادی وجود دارد ریشه در شیوه ترجمه این مفاهیم دارد. در مرحله دوم، ممکن است ابزار یا مدل تحلیلی درست انتخاب نشده باشد. در مرحله سوم نیز ممکن است نتیجه گیری اشتباه باشد (۹۷- ۹۴. Stelmach and Brozek، op.cit، pp.)

بخش چهارم: مفهوم اقتصاد در عبارت «تحلیل اقتصادی»

یکی از مهم ترین مواردی که نویسندگان و نیز خوانندگان تاز موارد را در عرصه تحلیل اقتصادی حقوق اغلب آزار می دهد مفهوم اقتصاد به ویژه در نقش وصفی در عبارتی همچون تحلیل اقتصادی است در نوشته های مختلف مشاهده می شود که در این زمینه خلط مبحث صورت گرفته است برای تبیین معنای تحلیل اقتصادی، لازم است از همان ابتدا سه معنای متفاوت در باب واژه اقتصاد شناسایی شود.

اقتصاد^۱ در معنای نخست مبین نظام اقتصادی است. برای مثال، هنگامی که کتابی با عنوان اقتصاد ایران را در دست می‌گیریم، منظور نویسنده از نگارش آن کتاب ارائه شرح و توصیفی از نظام اقتصادی ایران و وضعیت اقتصادی کشور است.^۲ در معنای دوم اقتصاد به معنای رشته‌ای از علوم انسانی است که به مطالعه پدیده‌هایی همچون عرضه، تقاضا، تولید، تورم، رکود و بیکاری می‌پردازد. برای مثال ریچارد پوزنر به این مسئله اشاره می‌کند که حقوق دانان زیادی وجود دارند که هنوز فکر می‌کنند اقتصاد تنها درباره تورم، بیکاری، چرخه‌های اقتصادی و دیگر پدیده‌هایی است که در اقتصاد کلان بررسی می‌شوند (p, ۲۰۰۳, Posner.۳) در این معنا از اقتصاد اغلب با عنوان علم اقتصاد^۳ یاد می‌شود. این معنا معرف تفکر اولیه درباره فعالیت اقتصادی از ارسطو تا آدام اسمیت و کارل مارکس و اقتصاددانان معاصر است که تلاش می‌کنند قلمرو این علم را در همان مرزهای سنتی حفظ کنند. در این معنا اقتصاد برای اشاره به نوعی فعالیت نیز به کار برده می‌شود. اقتصاددانان این فعالیت را نه از روی شکل خاص محاسبه‌ای آن، بلکه از طریق اهدافی که دارد شناسایی می‌کنند؛ یعنی از طریق تولید و بازتولید کالاها و تأمین نیازهای مادی افراد بشر (کاپوراسو و لوین، ۱۳۸۷، ص ۴۴)

به نظر می‌رسد دو معنای یاد شده، بخش اعظم بار معنایی اقتصاد را نزد عامه افراد که دانش تخصصی در این زمینه ندارند و حتی متأسفانه نزد برخی از دانشجویان علم اقتصاد، بر دوش می‌کشد. در نتیجه، از نظر چنین شخصی انسان اقتصادی^۴ احتمالاً کسی است که فعالیت‌های اقتصادی دارد (p, ۲۰۰۸, Kirchgassner.۱) یا دوره‌های علمی اقتصاد را گذرانده است. همچنین عبارتی همچون حقوق اقتصادی یا حقوق عمومی اقتصادی را که به عنوان یکی از دروس در برنامه برخی از دوره‌های کارشناسی ارشد همچون حقوق عمومی گنجانده شده

^۱ در زبان انگلیسی، هرگاه اقتصاد در معنای نخست مدنظر باشد، از واژه Economy استفاده می‌شود. در دیگر زبانهای لاتین نیز شبیه همین وضعیت جاری است

^۲ برای مثال کتاب ابراهیم رزاقی با مشخصات زیر نمونه خوبی در این زمینه است. رزاقی، ابراهیم (۱۳۸۸) آشنایی با اقتصاد ایران تهران: نشر نی

^۳ در زبان انگلیسی، هرگاه اقتصاد در معنای دوم مدنظر باشد از واژه Economics استفاده می‌شود. در دیگر زبانهای لاتین نیز چنین وضعیتی حاکم است

است. باید در همین فضا تعریف کرد، زیرا در آن، نهادهای حقوقی صرفاً به عنوان عناصر خارج از اقتصاد در نظر گرفته می شوند (دادگر، ۱۳۸۹، ص ۱۷) که یا از اقتصاد تأثیر می پذیرند یا بر اقتصاد تأثیر می گذارند.

در معنای سوم، اقتصاد به معنای نوعی روش تحلیل است. در این معنا، اقتصاد به مثابه روشی است که با استفاده از آن پدیده های مختلفی را می توان تبیین کرد. به این ترتیب، اقتصاد در این معنا ما را به شیوه اندیشیدن فرد و توجیه او از جهان معطوف می کند. این شیوه و روش تفکر که گاه با عنوان رویکرد اقتصادی^۱ از آن یاد می شود، درصدد فهمیدن کنش انسانی به عنوان تلاشی برای کسب اهداف خاص در مقابل تنگنای بیرونی است (کاپوراسو و لوین، پیشین، صص ۴۴-۴۱) برای مثال، در عبارت «تحلیل اقتصادی حقوق»، ذکر واژه اقتصاد به این معناست که موضوعات حقوقی با ابزارهای اقتصادی بررسی می شوند و در آن نظریه ها و تکنیک های اقتصادی برای آزمون ساختارها فرایند و آثار حقوق و نهادهای قانونی به کار گرفته می شوند به زبان خود اقتصاد، در تحلیل اقتصادی حقوق نهادهای حقوقی به عنوان متغیرهای اقتصادی درون مدل های اقتصادی بررسی می گردند؛ نه مثل حقوق اقتصادی که در آن نهادهای حقوقی صرفاً به عنوان عناصر خارج از اقتصاد در نظر گرفته می شدند (دادگر، ۱۳۸۹، پیشین، ص ۱۷).

به این ترتیب، باید تأکید کرد هنگامی که وصف «اقتصادی» در عبارت «تحلیل اقتصادی حقوق» به کار برده می شود، منظور معنای سوم آن است نه دو معنای نخست. در نتیجه تحلیل اقتصادی به معنای تحلیلی است که در آن از روش ها و شیوه های تحلیلی که در «علم اقتصاد» برای مطالعه بازار به کار گرفته شده است استفاده می شود.

بر اساس آنچه گفته شد، باید روشن شده باشد که تحلیل اقتصادی حقوق هرگز به معنای «علم اقتصاد» و پرداختن به آن به معنای پرداختن به اقتصاد- آن گونه که به لحاظ عرفی از آن برداشت می شود نیست. به عبارت روشن تر، در تحلیل اقتصادی به دنبال بررسی تأثیر نظام حقوقی و یا قواعد حقوقی بر نظام اقتصادی کشور و کشف پیامدهای اقتصادی حقوق نیستیم بررسی این گونه موضوعات هیچ سنخیتی با تحلیل اقتصادی حقوق ندارد، بلکه شاخه ای از

^۱ Economic Approach

علم اقتصاد است؛ یعنی علم اقتصاد همان گونه که گاه به بررسی تأثیرات جنگ بر نظام اقتصادی می پردازد ممکن است به بررسی پیامدهای اقتصادی یک نظام حقوقی یا بخشی از آن نیز پردازد.

اقتصاددانان با عنوان «علم اقتصاد» به بررسی آثار و پیامدهای اقتصادی نظام حقوقی و یا نهادهای حقوقی می پردازند. برای مثال، یکی از رسالت های اقتصاد نونهادگرایی،^۱ بررسی پیامدهای نهادهای اجتماعی، از جمله نهادهای حقوقی، نسبت به اقتصاد است. اینکه قوانین مالیاتی چه تأثیری بر سطح تولید در کشور دارد یا قوانین گمرکی چه تأثیری بر اشتغال و یا نظام فدرال چه تأثیری بر رشد اقتصادی میتواند داشته باشند و مواردی این قبیل همگی مباحث مربوط به علم اقتصاد به خصوص قرائت نونهادگرایی آن است، نه تحلیل اقتصادی.

استیون مدما در مقاله خود با عنوان مکتب شیکاگو در حقوق و اقتصاد که در سال ۲۰۱۰م منتشر شده است، در این باره می نویسد:

«تفاوت اصلی بین رویکرد قدیم و جدید حقوق و اقتصاد مربوط به جنس مطالعات آنها است. رویکرد قدیم به دنبال بررسی تعاملات حقوق و اقتصاد است (به عنوان یک عنصر مهم و اساسی در نظریه پردازی اقتصادی) حال آنکه رویکرد جدید به دنبال اعمال نظریه اقتصادی جهت بررسی رفتار افراد در فضای حقوق است و کاری به مبانی حقوق نظام اقتصادی ندارد به عبارت دقیق تر رویکرد قدیم و جدید معرف دو قرائت مختلف از نظریه اجتماعی هستند. رویکرد قدیم یک رویکرد چندلایه و میان رشته ای است که به دنبال تحلیل ساختار نهادی جامعه است. در این رویکرد گاه حقوق به اقتصاد تأثیر می گذارد و گاه اقتصاد به حقوق در عوض، رویکرد جدید جزئی از یک رویکرد کلان امپریالیسم اقتصادی است که در آن نظریه اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان یک نظریه اجتماعی معرفی می شود. در این رویکرد نظریه انتخاب عقلانی به عنوان ابزاری جهت فهم رفتار افراد در تمامی زمینه های اجتماعی به کار برده می شود به عبارت دیگر، این رویکرد اقتصاد را به حوزه هایی که به طور سنتی اقتصادی محسوب نمی شوند، گسترش می دهد تا از این طریق حوزه های علمی مزبور را تحت تأثیر

قرار دهد نه اینکه نتایج مطالعات خود را با این هدف که شاید بتواند به ما در فهم عملکرد نظام اقتصادی کمک کند، به خواه اصلی یعنی اقتصاد وارد کند. (p، ۲۰۱۰، Medema، ۱۶۹).

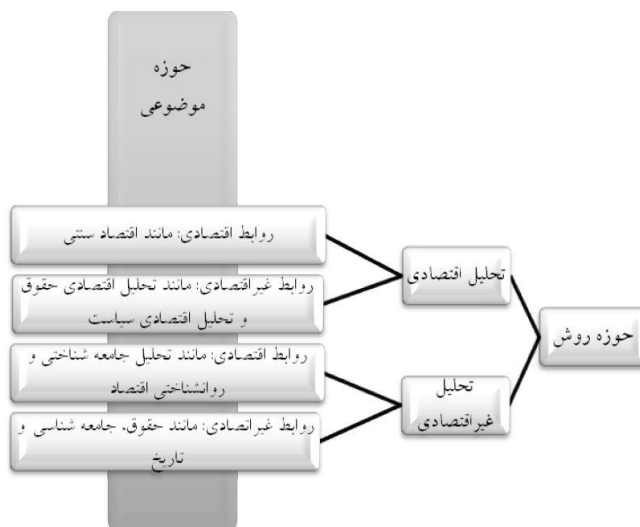
بخش پنجم: تفکیک حوزه روشی از حوزه موضوعی در اقتصاد

به هر حال اگر مجاز باشیم تعریف بوکانان را به نوعی به تعریف رایینز تقلیل دهیم، می توان ادعا کرد که موضوع علم اقتصاد در واقع رفتار بشری است. به این معنا که علم اقتصاد با استفاده از برخی پیش فرض ها و اصول خاص، به دنبال تبیین رفتار بشر در موقعیت های مختلف است. ولی اینکه این موقعیت انتخاب در کدام حوزه موضوعی قرار گرفته است اهمیت ندارد افراد بشر هنگام روبرو شدن با مشکلات سیاسی و اجتماعی همان گونه تحلیل و انتخاب می کنند که هنگام برخورد با مشکلات اقتصادی.

در نتیجه، اقتصاد به عنوان، روش و اقتصاد به عنوان موضوع دو مسئله کاملاً متفاوت است (p، op.cit.Kirchgassner، ۲). اینکه در اغلب موارد، اکثریت افراد بین این دو تفاوتی قائل نمی شوند و یا متوجه تفاوت میان آنها نیستند یک علت تاریخی دارد و آن اینکه روش تحلیل اقتصادی درون چارچوب علم اقتصاد سیاسی^۱ (کلاسیک) رشد و نمو یافته است. از قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم یعنی بیش از یک قرن، به دلیل تأثیر اندیشه های اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک هرگاه صحبت از اقتصاد و روش تحلیلی آن می شد بازار و روابط بازاری در معنای متعارف آن به ذهن متبادر می شد (p، ۲۵، Salzberger، ۲۰۰۸). به همین دلیل هنوز هستند اقتصاددانانی که از روی عادت یا شاید تعصب علمی، اقتصاد را محصور در بازار می دانند. حال آنکه اقتصاد یک رویکرد فراگیر است که می توان در دیگر زمینه های علوم اجتماعی از جمله حقوق آن را به کار برد. به این ترتیب، کاربرد اقتصاد در تحلیل دیگر حوزه های علوم انسانی یک کار جدید نیست، بلکه بازگشتی احیاگرانه به دوره ای است که در آن علوم مختلف اجتماعی هنوز از یکدیگر تفکیک نشده بود (op.cit.Kirchgassner).

^۱ Political Economy

با این شرایط، روش تحلیل اقتصادی در وهله اول روشی برای تحلیل در علوم اجتماعی است و اقتصاد^۱ تنها یکی از موضوعات آن است توضیح اینکه با ادغام موضوع و روش چهار حالت به شرح جدول زیر پدید می آید:



تحلیل اقتصادی و غیر اقتصادی

از آنجا که موارد مندرج در شماره های ۳ و ۴ خروج موضوعی نسبت به نوشته حاضر دارند، ما در اینجا توجه خود را صرفاً به شماره های ۱ و ۲ معطوف می کنیم. از میان این دو نیز آنچه در شماره ۱ به آن اشاره شده همان مباحثی است که در اقتصاد سنتی بررسی می شود به این ترتیب بررسی منحنی تقاضای خانوار در کتاب های اقتصاد خرد دقیقاً به معنای کاربرد روش تحلیل اقتصادی در یک موضوع اقتصادی است. حال آنکه آنچه در شماره ۳ آمده، رویکرد جدید و میان رشته ای است که در آن روش تحلیل اقتصادی برای تبیین موضوعات غیر اقتصادی مانند حقوق سیاست و جامعه شناسی به کار میرود (نک. کاپوراسو و لوین، پیشین، ص ۱۹۴). در نهایت باید نسبت به یک مسئله بسیار اساسی و ظریف که در اغلب موارد باعث سوء برداشت می شود، هشدار داد. همانطور که تلویحاً اشاره شد، در معنای ۱ و ۲، اقتصاد به دنبال تبیین^۲ رفتار بشری است. در واقع با استفاده از روش تحلیل اقتصادی می خواهیم به این سؤال

^۱ Economy

^۲ Explain

پاسخ دهیم که این رفتار چرا و چگونه بروز کرده است. ما در این سطح به دنبال این نیستیم که خوبی و یا بدی موضوعات بررسی شده را آن گونه که در اخلاق بحث می شود، تعیین کنیم به بیان (ماکس) وبر، اقتصاد به عنوان روش، یک علم هنجاری نیست و عاری از ارزش گذاری^۱ است. به عبارت دیگر اقتصاد به جای آنکه شبیه اخلاق یا فلسفه سیاسی باشد، شبیه علوم طبیعی است. در این معنا اقتصاددانان ترجیح می دهند همچون یک مهندس عمران شناخته شوند، نه یک سیاست گذار حمل و نقل، مهندس عمران به بهترین وجه ویژگی های یک پل مستحکم را می داند و می تواند پل هایی برای استفاده های متفاوت بسازد ولی در این خصوص که کی و کجا باید چنین پلی ساخته شود، نظری ندارد (Little, ۲۰۱۱, p. ۲۲۷)، با وجود این گاه در برخی نوشته ها نوعی صیغه هنجاری به مباحث تحلیل اقتصادی داده می شود که ممکن است خواننده نا آشنا را به گمراهی بیندازد^۲.

بخش ششم: نظریه ی تفکیک قوای سه گانه

از لحاظ مفهومی تفکیک قوا بر اصل تقسیم و جدایی کارکردهای دولتی و وظایف حکومتی در داخل یک دولت (یا کشور) و سپردن اجرای اختصاصی و انحصاری هر حوزه به قوه ای مستقل و صاحب صلاحیت اطلاق می شود. تفکیک و جدایی سه نهاد قانونگذاری، اجرایی و قضایی میان سه قطب متوازن و متعادل از سویی و کنترل و نظارت آنها بر همدیگر از سوی دیگر، از اصول بنیادین و غیرقابل تغییر نظام های لیبرال دموکراتیک می باشد. به طور کلی هدف از اجرای نظریه تفکیک قوای سه گانه از طرفی توزیع و تقسیم وظایف و عملکردهای گسترده ی حکومتی به منظور اجرای بهینه ی آنها بوده و از طرف دیگر جلوگیری از تمرکز قدرت و زور به منظور جلوگیری از خودکامگی و استبداد می باشد.

اینک در قالب دو عنوان مستقل در ابتدا به بررسی تحولات مفهوم تفکیک قوا و نظریات مرتبط با آن پرداخته سپس اشکال اجرایی و مدل های مختلف آن را بررسی می کنیم.

^۱ Value-free

^۲ برای مثال، بخشی از اثر زیر که به معرفی تحلیل اقتصادی حقوق پرداخته است، بیشتر ناظر به رویه هنجاری تحلیل اقتصادی است: وکس، ریموند (۱۳۸۹) فلسفه حقوق؛ مختصر و مفید، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، تهران، جنگل، صص ۸۱-۸۵

بخش هفتم: تحولات مفهومی تفکیک قوا

مفهوم تفکیک قوا در گذر زمان تحولات بسیاری را تجربه کرده است. اگر امروزه اصل تفکیک قوا به تقسیم و توزیع قدرت سیاسی باز می گردد، اما در گذشته منظور از آن اعمال جدایی و حتی طبقه بندی در کلیت زندگی اجتماعی بوده است. بر این اساس در جوامع هند و اروپایی صحبت از سه حوزه ی قابل تفکیک امور مذهبی و روحانی، امور سیاسی و اداری امور اقتصادی و مالی بوده است. حوزه ی اول که در انحصار طبقه ی روحانیون بوده شامل کلیه ی امور دینی، فرهنگی، آموزش و غیره می شده است. حوزه ی دوم که در انحصار طبقه اشراف بوده در برگیرنده کلیه امور، حکومتی نظامی قضایی، اداری و غیره بوده است. در حوزه ی سوم که امور تجاری، کشاورزی، صنعتگری و غیره را در بر می گرفته شاهد داخل شدن طبقات مختلف یا عامه ی مردم بودیم (Pariente, ۲۰۰۶) در اروپای قرون وسطی، تفکیک قوا به معنای تقسیم اختیارات و حوزه ی اقتدار بین پاپ و پادشاه بوده است. این تفکیک در واقع جدایی ابعاد الهی و مذهبی از ابعاد سیاسی و اجتماعی در جوامع اروپایی بوده است. پس لزوماً بحث تقسیم وظایف حکومتی بین چند قوه که دارای کارکردهای مستقلی می باشد مطرح نبوده است (اسکندری، دارابکلایی، ۱۳۷۷: ۱۹۷)

اما به لحاظ تاریخی، تفکیک قوا در طول زمان تحولات بسیاری را دیده است. تفکیک قوا در دوران باستان را می توان در تفکرات فیلسوفان یونانی مشاهده کرد. افلاطون در کتاب "جمهوریت" و ارسطو در کتاب "سیاست" طرحی کلی از تفکیک قوا را ارائه می دهند. البته افلاطون آرمان گرا اشکال و مدل های مختلف دولت را بیان کرده^۱ و ارسطوی واقع گرا به بررسی بخش ها و قدرت های مختلف در دولت ها پرداخته است ارسطو می گوید: "هر دولتی را سه قدرت است. که اگر به درستی سامان یابند کار حکومت یک رویه است. اختلاف این قدرتها است که مایه ی تفاوت [قوانین اساسی] دولت ها می شود. نخستین آن، حق شور و تصمیم درباره کارهاست دومین مربوط به مجریان قانون و صلاحیت و روش انتخاب آنان

^۱ در باب دولت، افلاطون اعتقاد به پنج مدل پایه دارد چهار مدل دموکراسی (حکومت اکثریت)، الیگارش (حکومت اقلیت) تیموکراسی یا تیمارشی (حکومت افتخار و شرف (حکومت جنگ سالاران))، مونارشی یا تیرانی (حکومت یک نفر) دارای واقعیت و موجودیت بوده، اما فاقد حقیقت هستند. اما مدل ایده آل، مدل پنجم به نام فیلولز و کراسی (حکومت فلاسفه) یا آریستوکراسی (حکومت بهترین ها یا نخبگان) میباشد که تنها در بیان حقیقت می یابد.

است و سومین قدرت کارهای دادرسی را در بر می گیرد" (عنایت، ۱۳۷۲: ۱۲۶) اگرچه توصیف و کارکرد سه قدرت مذکور از نظر ارسطو با آنچه که ما امروزه در تفکیک قوا می بینیم، کمی تفاوت دارد، اما خطوط کلی و طرح اولیه تفکیک قوای ارسطویی همان چیزی است که در جوامع امروزی مشاهده می کنیم در واقع ارسطوی رئالیست، برخلاف استاد ایده آلیست خود افلاطون، روش واقع گرایانه تری را برای مطالعه و تقسیم دولت ها ارائه می دهد. اگرچه طرح پیشنهادی ارسطو به توزیع صلاحیت ها در داخل دولت نمی پردازد اما اجزاء مختلف دولت را به منظور فهم بهتر کارکرد و سازماندهی آن از هم تفکیک می کند.

در روم قدیم، در برخی از دوره های سیاسی شاهد اجرای تفکیک قوا در داخل دولت می باشیم. امپراطوری روم در دوران موسوم به "جمهوری روم" مرکب از یک دولت (کشور) و سه شکل از حکومت همزمان بوده است: مونارشی که شامل امپراطوران و کنسول ها بوده آریستوکراسی که در سنا تجلی یافته، و دموکراسی که در برگیرنده ی مجالس مردمی بوده است. بر اساس ساختاری مرکب، هر یک از سه بخش دولت در تعامل با همدیگر، نقاط قوت و ضعف امپراطوری را همپوشانی میکردند (Pariente, ۲۰۰۶).

پس از نظریات کلاسیک باستان، می توان نظریه ی حقوق فطری را درباره ی تفکیک قوا ذکر کرد^۱ این مکتب با وجود اعتقاد به تعداد بی شماری از وظایف و اختیارات برای حکومت، صلاح را در این میبند که برای حفظ قدرت و انسجام دولت (کشور)، جملگی قوا و نهادها تحت اختیار یدی واحده قرار گیرد. مکتب حقوق فطری بخش و بخش کردن حکومت و حاکمیت در حوزه های مختلف و مستقل را با سرشت واقعی دولت ناسازگار می داند (قاضی، ۱۳۷۰: ۳۲۸).

در سیر تکوین مفهوم تفکیک قوا، ژان بدن نیز همچون پیروان حقوق فطری مخالف بخش نمودن و استقلال قوا می باشد از نظر وی حکومت تقسیم ناپذیر بوده و تقسیمات وظایف جلوه ی گوناگونی حاکمیت بوده که از قوه ی مقننه سرچشمه می گیرد ژان بدن قوه مقننه را سرچشمه ی جلوه های حاکمیت به شمار آورده است.

^۱ گروسیوس پوفندورف و راف را می توان به عنوان برجسته ترین نظریه پردازان مکتب حقوق فطری دانست.

سرانجام در عصر روشنگری^۱ است که مفهوم تفکیک قوا به اوج کمال خود رسیده و اجرای تدریجی آن نزد دولت ها آغاز می شود.^۲ اندیشمندانی همچون جان لاک انگلیسی و مونتسکیو فرانسوی نظریه ی تقسیم قدرت در درون دولت ها را با هدف اداره بهتر امور حکومتی و کاهش تمرکز قدرت ارائه می دهند.

بخش هشتم: ساحت اجرا، تقنین و قضا

نظریه تفکیک قوا که در طول تاریخ تمدن بشر توسط نظریه پردازان متعدد عرضه شده از طرف مونتسکیو نظریه پرداز نامی فرانسه در کتاب روح القوانين به طور واضح و روشن بیان گردیده است و کشور های دنیا آن را پذیرفته اند.

فلسفه اصلی نظریه تفکیک قوا بر کنترل قدرت دولت بوده است. مونتسکیو در کتاب روح القوانين پس از بیان این امر که جمع شدن قدرت تقنینی، اجرایی و قضایی در اختیار یک فرد یا یک دستگاه خاص ممکن است به خودکامگی بینجامد، تأکید می کند «پس برای آن که نتوان از قدرت سوءاستفاده کرد، باید دستگاههای دولتی طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند.

اهمیت کنترل قدرت بی حد و حصر حکومت از طریق به کارگیری اصل تفکیک قوا تا آنجا بود که در اعلامیه حقوق بشر و شهروندان مصوب سال ۱۷۸۹ تأکید شده هر جامعه ای که در آن حقوق افراد تضمین نشود و تفکیک قوا در آن برقرار نشده باشد، دارای قانون اساسی نیست.» نتیجه این روند گنجاندن اصل تفکیک قوا در قوانین اساسی بسیاری از کشورها بود. اصولاً تفکیک قوا به دو نوع تفکیک مطلق و تفکیک نسبی تقسیم می شود که حکومت های ناشی از آنها با یکدیگر متفاوت است. در تفکیک مطلق قوا که در نظام های سیاسی ریاستی

^۱ Age of Enlightenment, The Century of Lights, Siècle des Lumières

^۲ عصر روشنگری به جنبشی فلسفی اطلاق می شود که بر حرکت تاریخی روشنفکری اروپایی دلالت دارد. هدف این جنبش قرن هجدهمی اروپایی پشت سر گذاردن جزم گرایی و جهالت و برافراشتن معرفت و دانش از طریق تجربه گرایی، دلایل و مدارا بوده است. عصر روشنگری دوران آزاداندیشی به معنای پاشیدن بذر اندیشه و معرفت میباشد. از لحاظ تاریخی، اروپای قرن هجدهم یعنی از ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ دوره روشنگری بود اما در نگرش گسترده تر تاریخ مابین ۱۶۷۰ تا ۱۸۲۰ نیز برای این دوره در نظر گرفته می شود.

نمود دارد، وظایف هر کدام از دستگاهها تخصصی است و هیچ کدام از قوا، قدرت دخالت در کار دیگری را ندارد.

همچنین در این نوع تفکیک قوا به شکلی که در نظام ریاستی آمریکا مشاهده می شود، هیچ کدام از قوه های مجریه یا مقننه نمی توانند یکدیگر را منحل کنند. در تفکیک نسبی قوا که از آن گاهی با عنوان «همکاری قوا» یا «ارتباط قوا» یاد می شود، قوای مختلف حکومتی با تمهیدات حقوقی و سیاسی به هم پیوند داده می شوند و در عین تمایز کلیت حاکمیت ملی را نمودار می سازند.

نمود عینی تفکیک نسبی قوا را می توان در نظام های سیاسی پارلمانی که الگوی اصلی آنها نظام پارلمانی انگلیس است، مشاهده کرد. در این نظام طبق ترتیبات تعیین شده در قانون اساسی هم قوه مقننه می تواند قوه مجریه را ساقط کند و هم قوه مجریه می تواند قوه مقننه را منحل کند.

اصل تفکیک قوا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مورد پذیرش قرار گرفته است تبیین کننده اصلی شکل حکومت در کشور ایران است.

اصل تفکیک قوا که به طور وسیع مورد استقبال جهانی قرار گرفته در واقع تمهیدی برای محو استبداد، دفاع از آزادی مردم، مقابله با فساد و سو استفاده از قدرت و متلاشی ساختن اقتدار فشار حاکمانی است که خود را مافوق همه کس و همه چیز می دانند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطابق اصل ۵۷ نظام تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه را به طور نسبی و با شیوه خاص خود پذیرفته است. بر این اساس هر یک از قوا متصدی امری از امور زمامداری کشور می گردند و قسمتی از حاکمیت را از طریق سازمانهای ذی ربط به ترتیب زیر اعمال می نمایند:

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی انجام می پذیرد که این مجلس توسط نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و مصوبات آن پس از تایید شورای نگهبان برای اجراء به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می شود.

اعمال قوه مجریه به جز در اموری که مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده از طریق رئیس جمهور و وزرا انجام می شود.

اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه های دادگستری انجام می شود که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی پردازد.

به طور مشخص جان لاک در کتاب "رساله ای درباره حکومت" (عضدانلو، ۱۳۹۱) برای اولین بار قائل به جدائی دو قومی مجریه و قوه ی مقننه و استقلال هر یک از آن دو می باشد. او به عنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک، متأثر از انقلاب های انگلستان^۱، نظریه ی توازن و تعادل قوا را مورد استفاده قرار داده تا به توزیع قدرت و نه الزاما تفکیک قوایمان شاه و مجلس پردازد. بدین ترتیب، نظریه پرداز قرارداد اجتماعی^۲ و پیرو مکتب تجربه گرایی^۳ به دنبال بنیان لیبرال دموکراسی با ایجاد سلطنتی قراردادی یا مشروطه می باشد. بر این اساس جان لاک ایجاد سه شکل از قدرت را در داخل دولت ها توصیه می کند (Quermonne, ۱۳۰: ۲۰۰۶) - قوه ی مقننه به عنوان قوه ی برتر قوانین را وضع می کند. این قوه در قانون گذاری باید قوانین طبیعت را برای بشریت لحاظ کند.

- قوه ی مجریه که بر اجرای قوانین نظارت می کند پاسخگوی قوه مقننه می باشد که نخستین مظهر حاکمیت است.

- قوه ی فدراتیو یا کنفدراتیو که عهده دار ارتباطات خارجی و بین المللی است. این قوه حق اعلان جنگ و صلح انعقاد قراردادهای بین المللی و برقراری روابط دیپلماتیک را دارد. لاک معتقد است در یک سلطنت مشروطه و یا در یک دولت معتدل دو قدرت قانون گذاری و اجرایی از هم جدا شده اند و در میان گروه های مختلفی قرار می گیرند با ایجاد قدرت فدراتیو در کنار قدرت اجرایی و اتحاد آنها وی به دنبال تمایز بین دو قوه ی مجریه می باشد که یکی حکومت و دیگری سلطنت می کند. وی هر دوی آنها را کارگزار قوه مقننه به حساب

^۱ در قرن هفده میلادی در انقلاب مهم و تاثیر گذار در انگلستان اتفاق می افتد: انقلاب اول از سال ۱۶۴۱ تا ۱۶۴۹ و انقلاب دوم موسوم به انقلاب باشکوه در سالهای ۱۶۸۸ تا ۱۶۸۹ صدف از این انقلاب ها محدودیت قدرت پادشاه و افزایش اختیارات پارلمان و در نتیجه ایجاد سلطنت مشروطه بوده است.

^۲ Social Contract, Contrat Social (contractualisme)

^۳ Empiricism, Empirisme

آورده است که در درون آن به هم می پیوندند. بدین ترتیب وی با حذف برابری قوا برتری را از آن قوه ی مقننه دانسته است.

در نهایت، منتسکیو در اثر معروف خود با عنوان "روح القوانين" (مهدی، ۱۳۳۴) نظریات جان لاک درباره ی توزیع قدرت در دولت را کامل کرده است. وی با ایجاد قدرت سومی به نام قوه ی قضائیه و بازتعریف روابط میان سه قوه ای که عهده دار قدرت هستند، به عنوان بنیان گذار نظریه ی تفکیک قوای سه گانه شناخته می شود. دغدغه ی اصلی منتسکیو اشاعه ی آزادی سیاسی و عدم تمرکز قدرت سیاسی دولت در نزد یک نفر یا گروهی محدود می باشد. جمله ی معروف "هرکس که قدرت دارد مستعد سوء استفاده از آن است" (Lacouture, ۲۰۰۳)، چراغ راه منتسکیو برای محدودسازی قدرت از طریق تفکیک و توزیع آن می باشد. بدین ترتیب او قائل به سه قدرت قانون گذاری اجرایی و قضائی در دولت ها بوده که باید از یکدیگر جدا و در عین حال وابسته به هم باشند، بدون آن که تأثیر گذاری یکی از آنها باعث برتری بر دوتای دیگر شود. در جمله ی معروف دیگری منتسکیو می گوید: "همه چیز از بین رفته است اگر فردی یا گروهی محدود هر سه قدرت ساخت قانون اجرای مقررات عمومی و قضاوت جنایات و اختلافات اشخاص را برعهده داشته باشد" (Quermonne, ۱۳۱، ۲۰۰۶) در اینجا منتسکیو مخالفت شدید خود را با تمرکز قوا که منجر به ایجاد حکومت استبدادی می شود ابراز می کند. حتی وی پا را فراتر گذاشته و بیان می کند فضیلت هم باید محدودیت های خود را داشته باشد چه برسد به قدرت (Ibid) پس چه راه حلی می تواند به محدود سازی قدرت در جهت گسترش آزادی پردازد؟ منتسکیو در جمله ای کوچک این راه حل را بیان می کند "باید که قدرت، قدرت را (متوقف کند) محدود کند (Ibid) از اینجااست که منتسکیو با ارائه ی نظریه ی تعادل و توازن قدرت براساس توزیع و جدایی، آن نظریه ی تفکیک قوا را کامل می کند.^۱ بنابراین منتسکیو پیشنهاد می کند: (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۴۳ و ۴۴)

^۱ اولین قوانین اساسی مدون غربی، قانون اساسی ایالات متحده ۱۷۸۷ و جمهوری فرانسه ۱۷۹۱، نظریه ی تفکیک قوای منتسکیو را به صورت اولیه و خام اقتباس می کنند. براین اساس تفکیک و جدایی قوا به انتها درجه ی رو در رو قرار دادن قوا به منظور محدودسازی قدرت اعمال می شود. در نتیجه همکاری قوا از بین رفته و باعث بلوکه شدن اداری

- قوای صاحب قدرت حاکمیت باید از هم تفکیک و متمایز گردند.

- نهادهایی ایجاد شود که وظایف هر کدام از قوا را تجسم بخشند.

- سه قوه به گونه ای با هم در تعامل باشند که در عین رعایت مرزهای تفکیک کار دولت و حکومت را نیز به سامان برند.

بدین ترتیب، منتسکیو با داخل ساختن قومی فدراتیو لاک در قوه ی مجریه و با ایجاد قوه ی جداگانه ای برای امر قضاوت، برای اولین بار به نظریه ی تفکیک قوا به شکل امروزی آن سامان می بخشد. البته اصطلاح تفکیک قوا ساخته و پرداخته ی نظریه پردازان بعدی است که نظریات اندیشمند فرانسوی را بسط و اشاعه داده اند. معیار اصلی منتسکیو برای توزیع قدرت های سه گانه، قانون است. وظایف قوای سه گانه در وضع اجرا و قضاوت نیز حول قانون بوده و براساس آن تعریف می شود. سرانجام آن که اگرچه منتسکیو ابداع کننده ی نظریه ی تفکیک قوای سه گانه می باشد ولی مدل یا شکل اجرایی آن در نظریات او چندان روشن نبوده و نمی دانیم که او طرفدار تفکیک مطلق یا نسبی قوا بوده یا مدل اجرایی دیگری مد نظرش بوده است.

ژان ژاک روسو متأثر از نظریات لاک و منتسکیو تفکیک قوای عمودی و سلسه مراتبی را مطرح می کند، در حالی که لاک و منتسکیو معتقد به تفکیک قوای افقی بوده و قوای حکومت را در عرض یکدیگر بر محور قانون تعریف کرده اند. روسو بیشتر به مطالعه ی ماهیت و جوهر حاکمیت می پردازد. وی بهترین حاکمیت را از آن مردم دانسته و معتقد است از طریق مردم قدرت به ارگان های حکومتی منتقل می شود امر قانون گذاری باید با آراء مردم صورت پذیرد و حکومت عامل اجرای قوانین است در نتیجه قومی مجریه عامل اجرای فرامین قوه ی مقننه محسوب می شود و حاکمیت از طریق قوه ی مقننه به قوه ی مجریه انتقال می یابد^۱. از آنجایی که اجرای قانون از نظر سلسله مراتبی یک درجه پایین تر از وضع قانون است

کشور می شود. اگر در فرانسه قوانین اساسی بعدی مدل تعدیل شده تر مشارکت قوا را به جریان می اندازد. اما در ایالات متحده علیرغم برخی از اصلاحات کماکان شاهد اجرای تفکیک کامل قوا می باشیم. (Troper, ۱۹۸۰)

^۱ به لحاظ تاریخی، سیستم تفکیک قوای عمودی در فردای انقلاب فرانسه در دوران مجلس کنوانسیون، هنگامی که حاکمیت مردمی در ابتدای امر به جای "حاکمیت ملی" نقش آفرینی می کرد، وجود داشته است. پس از آن، در

پس قوه ی مقننه به مرور بر قوه ی مجریه تفوق می یابد از این منظر چون قانون گذاری حق و وظیفه ی کلیت جامعه بوده و قوه مقننه تجلی آن می باشد بنابراین در مقامی بالاتر از قوه ی مجریه قرار می گیرد. در این حالت قوه مجریه کارگزار اجرایی قوه ی مقننه به حساب می آید روسو قوه مجریه را ذاتا خطرناک می داند زیرا می تواند اختیارات گسترده ای را در دست گیرد. پس قدرت اجرایی باید بین دستگاه های مختلفی تقسیم و توزیع شود بنابراین وی بیشتر قائل به تفکیک دو قوه ی مذکور به صورت عمودی و نه به شیوه ی افقی بوده است (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۴۵) وی همچنین به استقلال قوه ی قضائیه پس از دو قومی دیگر نیز اهمیت داده و آن را از نظر مرتبه و شأن اجتماعی کاملاً مجزا میداند او می گوید: "به هیچ وجه درست نیست آن که قانون وضع میکند آن را هم اجرا کند." همچنین "دو چیز با هم قابل جمع نمی باشند: امور حکومت و اجرای عدالت" (قاضی، ۱۳۷۰: ۳۴۲) دغدغه ی اصلی روسو که جلوگیری از استبداد بوده، باعث ارائه ی نظریه ی تفکیک قوای عمودی و سلسله مراتبی توسط وی شده است. در حالی که وی غافل از این بود که قدرت تقنینی، خود نیز در صورت در انحصار گرفتن حاکمیت زمینه ساز استبداد خواهد شد.

به هر حال، تاریخ، منتسکیو را به عنوان ابداع کننده ی نظریه ی تفکیک قوای سه گانه می شناسد، هرچند که نظریه پردازان بعدی به شرح و تفصیل آن می پردازند حتی امانوئل کانت که مانند روسو قائل به غیر قابل تجزیه بودن حاکمیت می باشد با تعابیر و تمثیلی مختص به خود تفکیک قوای افقی را پذیرا می باشد. کانت آلمانی سه گانگی قوا را به تثلیث مسیحیت تشبیه کرده است. او معتقد بود که همان گونه که الوهیت در اصل یگانه ولی در بینش مسیحی در قالب تثلیث به پدر پسر و روح القدس تعبیر شده است؛ حاکمیت نیز در ماهیت خود ثابت و غیر قابل تقسیم بوده ولی میتواند به صورت قوایی سه گانه و هم عرض و با وظایف مختلف تجلی یابد (قاضی، ۱۳۷۹: ۱۷۵)

به هر حال نظریه ی تفکیک قوای سه گانه نزد همه نظریه پردازان یکسان نبوده است. در حالی که منتسکیو تفکیک قوا را نوعی توزیع قدرت به منظور جلوگیری از تمرکز آن میدانست

برخی دیگر تفکیک قوا را مبتنی بر اصل جدایی و استقلال سه قوه تفسیر میکنند آبه سیس فرانسوی^۱ در نگارش اولین قوانین اساسی فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹، الکساندر همیلتون^۲ و همکاران انقلابی وی در وضع قانون اساسی فدرال ایالات متحده در ۱۷۸۷، با دور زدن منتسکیو بر روی جدایی مطلق سه قوه تأکید داشتند اینان اعتقاد به استقلال و جدایی کامل سه قوه به منظور عدم تأثیر گذاری بر روی همدیگر داشتند. نظریات آنان مبتنی بر دو اصل زیر بوده است:

اول، تخصصی بودن قوا: به این معنی که هر یک از قوای سه گانه دارای کارکردی تخصصی و انحصاری می باشد.

دوم، استقلال داشتن قوا، به این معنی که هر یک از قوای سه گانه، در نحوه ی تشکیل و تکوین در شکل عمل و اجراء دارای استقلال می باشند.

بنابراین نقطه ی تماس و همکاری و در نهایت وابستگی متقابل سه قوه به حداقل ممکن کاهش یافته و در این شرایط هیچ یک از سه قوه امکان دخالت و قدرت تغییر نسبت به دیگری را نخواهد داشت. در واقع صرف وجود بخش های جدا از هم در داخل حاکمیتی واحد کفایت نکرده بلکه هر قوه ای باید دارای مبنایی مستقل از قدرت باشد (اونیل، ۱۳۹۱: ۲۰۷)

البته جدایی قوا آن گونه که بیان شد به هیچ وجه قابلیت اجرایی نداشته است. قوانین اساسی بعدی فرانسه و اصلاحیه های قانون اساسی فدرال ایالات متحده، اشکال معتدل تری از استقلال و جدایی قوا را بر اساس نوعی تعادل و توازن میان سه قوه توصیه می کنند (۱۹۹۸: Gervais، ۱۴۸) هنگامی که اصل "نظارت و تعادل" به منظور اجرای عملی تفکیک قوا طرح می گردد، هدف از آن توزیع متعادل قدرت بر اساس تقسیم وظایف و عملکردها و نه الزاما استقلال و جدایی کامل سه قوه می باشد. بنابراین، منظور، جلوگیری از تمرکز قدرت از طریق توزیع آن میان سه قطب متوازی است که هر یک از آنها می تواند قدرت دو قوه ی دیگر را محدود کند و مراد آن است که قوایی که از شأن و مرتبه ی یکسانی برخوردارند به طور طبیعی از تعاملات متقابلی بهره مند بوده تا بتوانند امور دولت (کشور) را سامان بخشند.

^۱ Abbé Sieyès

^۲ Alexander Hamilton

تعاملات قوا منجر به میزانی از تداخل و نظارت قوا بر همدیگر می شود. قوایی که هم عرض یکدیگر می باشند، بر طبق قانون از ساز و کارهایی برخوردارند تا کنترل و نظارت خود را نسبت به یکدیگر اعمال کرده و در نهایت وضعیت متعادل را ایجاد نمایند. بر این اساس قوه ی مقننه قادر به استیضاح و حتی عزل هیأت دولت در قوه ی مجریه بوده و این آخری نیز می تواند در صورت لزوم پارلمان را منحل سازد. همچنین قوه ی قضائیه قدرت کیفردهی متخلفین از هر دو قوه مجریه و مقننه را داشته همان طور که دو قوه ی اخیر بر ساختار و عملکرد آن نظارت دارند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۲۸: ۱۳۸۰)

سرانجام آن که تفکیک و جدایی مطلق قوا در جهان عینی قابل تحقق نیست و هر کدام از قوا بنابر موقعیت های خاص خود ممکن است در حیطه ی عمل سایر قوا دخالت کنند. دموکراسی ها با تفکیک قوا به تجزیه ی قدرت دموکراتیک می پردازند و توانایی مهار قدرت سیاسی دیگر بازیگران دولت را به هر یک از اجزای دولت می دهند (اونیل، ۱۳۹۱: ۲۰۷)

بخش نهم: اشکال اجرایی تفکیک قوا

پس از آن که با مفهوم تفکیک قوا و تحولات آن آشنا شدیم، حال می خواهیم به بررسی اشکال مختلف اجرای آن نزد دولت ها پردازیم. همانطور که دانستیم، نظریه ی تفکیک قوا به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت و اجرای بهینه ی امور سیاسی ابداع گردید، اما در دولت های مختلف اجرای عملی آن به اشکال گوناگونی صورت پذیرفته است. در برخی از دولت ها بر روی بعد توزیع متوازن قدرت به منظور جلوگیری از استبداد تأکید بیشتری صورت گرفته، در حالی که در برخی دیگر اولویت را بر ساماندهی امور دولتی و حکومتی و اجرای بهینه ی آنها قرار داده اند.

بنابراین اگرچه امروزه نظریه ی تفکیک قوای سه گانه در نزد تمامی دولت های جهان به اجرا درآمده است اما این بدان معنی نیست که جدایی کارکردی سه قوه، الزاماً باعث ایجاد نظام مردم سالاری شده است. در رژیم های استبدادی، حتی علی رغم ظاهر تفکیک قوا، باز هم شاهد تمرکز اختیارات سه قوه در نزد صاحبان قدرت اجرایی یا همان رؤسای حکومت می باشیم. بنابراین باید اذعان داشت که در شکل اجرایی تفکیک قوا، این امکان وجود دارد که علی رغم جدایی ظاهری حوزه های عملکردی میان قوای سه گانه، فرآیند حقیقی توزیع

قدرت و تقسیم اقتدار میان نهادها و دولت مردان صورت نگرفته باشد، امری که باعث گردش پیوسته ی نخبگان می شود.

علاوه بر آن، در توزیع نامتقارن قوا، افزایش نامتناسب قدرت یکی از قوا، وسوسه ی سوء استفاده از قدرت و در نهایت به چالش کشیدن مردم سالاری را افزایش می دهد بنابراین صرف وجود بخش های جدا از هم در حکومت، تضمینی برای اجرای نظریه ی تفکیک قوا نیست، بلکه همواره درجانی از استقلال قدرت و شیوه های گوناگونی از تعامل میان آنها وجود دارد. البته، هر کدام از سیستم های سیاسی ادعای عملکرد بهتری در این زمینه داشته و نوع تفکیک قوای سایرین را مورد انتقاد قرار می دهد.

در مجموع بر اساس نحوه ی ارتباط و تعامل میان کار کردهای اجرایی، تقنینی و قضایی، سه مدل از سازماندهی سیاسی نزد دولتها به وجود آمده است: مدل همکاری و تعامل، مطلق مدل همکاری و تعامل نسبی و مدل عدم همکاری و تعامل.

بدین سان، بر اساس شکل و نحوه ی اجرای اصل "نظارت و تعادل"، وضعیت سه گانه ای از اختلاط، جدایی و مشارکت قوا را نزد دولت های مختلف می توانیم رصد کنیم که بیانگر تیپولوژی شناخته شده ای از سه مدل سیاسی می باشند. به طور معمول، سیستم اختلاط قوا در میان رژیم های اقتدارگرا، و جدایی و مشارکت قوا مختص رژیمهای ریاستی و پارلمانی می باشد.

بخش دهم: سیستم اختلاط قوا یا انقیادسازی قوا

رژیم اختلاط قوا نسبت به دو مدل دیگر از طراحی و تصویر ساده تری برخوردار است. در این مدل، علی رغم شکل ظاهری تفکیک قوا، کارکردهای سه گانه ی اجرایی، تقنینی و قضایی به شخص یا دستگاه واحدی سپرده شده است. در این شرایط با وجود تفکیک ظاهری اسمی و رسمی قوا، هر سه قوه ی مجریه، مقننه و قضائیه با هم اختلاط یافته و در باطن و در اجرا به صورت غیر رسمی در نهادی خود کامه تجمع شده یا توسط آن اداره می شوند به عبارتی بهتر، قوای سه گانه ی حکومتی در نزد حاکم یا گروهی از حاکمان به طور انحصاری قرار گرفته و در نتیجه دایره ی قدرت سیاسی و گردش نخبگان در مداری کاملاً بسته قرار دارد. رژیم های پادشاهی مطلقه ی اروپایی در گذشته و در سایر نقاط جهان در حال حاضر از مصادیق سیستم

اختلاط قوا می باشند. همچنین، رژیم های ریاستی (جمهوری) مادام العمر و یا با انتخابات نمایشی در بسیاری از کشورهای جهان نیز از مصادیق چنین سیستمی می باشند در این نظام سیاسی، پادشاه یا رئیس اجرایی انحصار کامل قدرت و اداره هر سه قوه را در اختیار دارد. علی رغم ظاهر جداسازی و فرق گذاری میان سه قوه اما در عمل شاهد ادغام و اختلاط آنها و انحصار قدرت سیاسی از طریق انقیادسازی هر سه قوه می باشیم. بنابراین اگرچه قوای سه گانه دارای وجودی خارجی و ساختاری مجزا می باشند، اما به طور کامل از هرگونه اراده ی سیاسی تهی گشته اند پس در این سیستم، اصل "کنترل و توازن" مفهوم خود را از دست داده و فاقد هرگونه قابلیت اجرایی می باشد.

بطور معمول، اختلاط قوا در بیشتر موارد با برتری قوه ی مجریه (حکومت) نسبت به سایر قوا انجام گرفته است اما این امر به نفع قوه ی مقننه (پارلمان) یا رجحان آن نیز می تواند صورت پذیرد (Leroy، ۴۳: ۲۰۰۱). در فردای انقلاب فرانسه^۱، از سال ۱۷۹۲ پس از الغای سلطنت، نوعی رژیم کنوانسیون^۲ برقرار شد که تحت نام جمهوری اول (۱۷۹۹-۱۷۹۲) در تاریخ فرانسه ثبت شده است. این رژیم سیاسی که از آن با عنوان دیرکتوار^۳ (هیات مدیره ای) نیز نام می برند، نماد قدرت فوق العاده مجلس انقلابی و انقیاد قوه ی اجرایی می باشد.

در این وضعیت، قوه مجریه به طور کامل سرسپرده ی قوه ی مقننه و موظف به اجرای بی چون و چرای اراده ی مجلس انقلابی بوده است. در مجلس قانون گذاری نیز قدرت توسط کمیته های انقلابی ضبط شده است که اراده ی مستبدانه خود را بر قوه ی مقننه و از طریق آن بر قوه مجریه اعمال می کردند.

در عصر حاضر دولت سوئیس از نادر نمادهای رژیم اختلاط قوا با برتری قومی مقننه، البته از نوع مردم سالار آن می باشد در کشور سوئیس قوه ی اجرایی دیرکتواری (هیات مدیره ای) یا همان شورای اجرایی فدرال^۴ بدون آن که از خود اراده ای داشته باشد به طور کامل تابع قوه

^۱ علیرغم آنکه در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ زندان باستی تصرف و مجلس طبقات ایجاد می شود، اما نظام سلطنتی هنوز پا برجا بوده است. در ژانویه ۱۷۹۲ پس از اعدام اوئی شانزدهم توسط گیوتین جمهوری اول فرانسه برقرار می شود.

^۲ Convention

^۳ Directoire

^۴ Conseil fédéral

مقننه ای می باشد که با یک قطعنامه ی ساده می تواند سیاستهای ارگان اجرایی کشور را مطابق میل خود تغییر دهد. مجلس فدرال سوئیس دارای صلاحیت های بسیار گسترده ای است که صرفاً در امر قانون گذاری خلاصه نمی شود ماده ی ۱۴۸ قانون اساسی سوئیس به صراحت میگوید: "مجلس فدرال با رعایت حقوق مردم و کانتونها، بالاترین قدرت در کنفدراسیون سوئیس می باشد (Toulemonde، ۵۹: ۲۰۰۶) همچنین اصل ۱۷۵ می گوید: "شورای فدرال توسط مجلس فدرال انتخاب می شود" (Ibid).^۱

بنابراین، در سوئیس شورای فدرال منبعث از پارلمانی بوده که هر زمان صلاح بداند می تواند بر اساس اراده ی خود آن را تغییر دهد. به همین علت در سوئیس صحبت از "رژیم مجمعی"^۲ با رویکرد مردم سالارانه می شود که متفاوت از "رژیم اختلاط قوا" با بازخوردی استبدادی است. برخی نیز، "سیستم مجمعی" را مدلی مستقل و در ورای تیپولوژی سنتی "سیستم پارلمانی" اروپایی و "سیستم ریاستی" آمریکایی میدانند.

بخش یازدهم: سیستم جدایی قوا یا تفکیک کامل قوا

رژیم جدایی قوا مدلی است که در آن کارکردهای حکومتی دولت به نهادهای مجزایی تفویض گشته، بدون آن که هیچ یک از آنها حق دخالت در حوزه ی صلاحیتی دیگری را داشته باشد. در این سیستم، وظایف و اختیارات هر یک از سه قوه ی مجریه، مقننه و قضائیه به ترتیب به سه نهاد مستقل سپرده شده و میان آنها انفکاک کاملی صورت گرفته است. در عمل در این مدل سیاسی، با توجه به فقدان سازوکارهای تعاملی هرگونه همکاری و مشارکت میان

^۱ در سوئیس، شورای فدرال فاقد هرگونه اهرم فشاری بر روی مجلس فدرال بود و از حق انحلال مجلس که در سیستم پارلمانی معمول است برخوردار نمی باشد. شورای فدرال سوئیس با هیأت دولت که مرکب از ۷ عضو برابر می باشد برای یک دوره ی چهار ساله قابل تمدید توسط مجلس فدرال انتخاب می شود. این هفت نفر به صورت دوره ای بر اساس قدمت انتخاب هر یک به مدت یک سال ریاست شورای فدرال را بر عهده داشته که به عنوان رئیس دولت سوئیس شناخته می شود.

قوای سه گانه با دشواری بسیاری مواجه می‌باشد در اینجا اصل "کنترل و توازن" میان سه قوه برقرار نشده یا دست کم به طور کامل اجرا نمی‌شود.^۱

این سیستم غیر منعطف بر روی دو اصل اختصاصی بودن کارکردها و استقلال نهادها استوار شده است. اختصاصی بودن کارکردها بدین معنی است که هر یک از کارکردهای دولت به نهادی خاص اختصاص یافته که به طور انحصاری صلاحیت رتق و فتق امور مرتبط با آن کار کرد را دارد. استقلال نهادها بدین معنی است که هر یک از آنها آزادانه و بدون تعارض توانایی انجام کارهای مربوط به خود را داشته باشد بدون آن که ناچار به تبعیت از نهاد دیگری باشد. بنابراین در سیستم تفکیک کامل، قوا ترتیبات ساختاری قوای سه گانه به قسمی نهادینه شده است که در مقابل دخالت های سایرین مقاوم باشد. در عمل، در این سیستم خاص با توجه به فقدان همکاری و مشارکت میان قوای سه گانه برای آن که عملکرد سیستم جدایی قوا دچار اخلاص نگردد، نیاز به نوعی اتفاق نظر میان نهادها بر روی سیاست های کلان دولت و وحدت رویه در دستیابی به اهداف مورد نظر حکومت می باشد. بنابراین لازمه ی بقای سیستم تفکیک کامل قوا وجود نقاط تماس فراوان و جریان ارتباطی مستمر میان سه قوه می باشد، اگر میان آنها مشارکت وجود ندارد دست کم باب مذاکره همواره باز می باشد" (۲۰۰۶: Toulemonde, ۵۴).

لازمه ی چنین سیستمی وجود نوعی اجماع سیاسی و وفاق ملی میان قوای سه گانه برای پیشبرد اهدافی واحد می باشد بنابراین با زدودن اختلافات اساسی میان قوای سه گانه براساس آرمانهای مشترک سعی بر حفظ کارآیی سیستم جدایی قوا می باشد "وگرنه مکانیسمی واقعی برای حل اختلاف میان آنها وجود ندارد" (Ibid).

^۱ در مواردی عدم اجرای اصل "کنترل و توازن" میان سه قوه می تواند موجب برتری تدریجی یک قوم نسبت به دو قودی دیگر یا توان بیشتر یک قود برای خنثی سازی در قودی دیگر گردد. در ایالات متحده، قوای مجریه ای که اختیارات آن در شخص رئیس جمهور جمع شده است، بتدریج بر دو قوه ی دیگر تفوق یافته و صحبت از "ریاست جمهوری امپراطوری" (Imperial Presidency) در این کشور می باشد (۱۹۹۹: Kapi, ۹۰).

^۲ در ایالات متحد، به عنوان سمبل رژیم جدایی قوا، بارها شاهد بلوکه شدن امور دولت به علت اختلاف میان قوای سه گانه بوده ایم. در سپتامبر ۲۰۱۳ در پی اختلاف کنگره و کاخ سفید بر سر قانون Obamacare، دولت فدرال آمریکا به مدت دو هفته در وضعیت تعطیلی قرار گرفت.

به لحاظ تاریخی، اجرای رژیم جدایی قوا به گسترش اصول لیبرال دموکراسی و تحولات نظریات تفکیک قوا باز می‌گردد هنگامی که تاریخ اروپا، شاهد اولین تجربیات محدود سازی قدرت پادشاهان براساس تفویض تدریجی اقتدارات و اختیارات آنها به قوای سه گانه حکومتی بوده است اولین شکل اجرایی تفکیک قوا به صورت مدل جدایی قوا بوده است. پیشرفت سیاسی اروپای قرون گذشته بر اساس تحول سیستم موناشرشی از نوع مطلقه به مدل مشروطه آن بوده است. به تدریج قدرت پادشاهان در انتصاب اعضای پارلمان ها محدود اختیارات آنها در قانون گذاری سلب و حتی عملکرد اجرایی آنها نیز به مانند مداخلاتشان در امر قضا دچار مشکل می شود. این امر به مدد اجرای نظریه ی تفکیک قوا و ایجاد سه قوه ی مستقل و مساوی بوده که در ابتدای امر فاقد تجربه ی همکاری و مشارکت نهادهی با همدیگر بوده اند بنابراین رژیم جدایی قوا محصول فردای انقلاب های سیاسی انگلستان در قرن هفدهم میلادی و فرانسه در قرن هجدهم میلادی بوده است. همچنین در فردای استقلال، قانون اساسی فدرال ایالات متحده در سال ۱۷۸۷ نظریه ی تفکیک قوا را در قالب مدلی خاص از جدایی قوا برای جمهوری جدید به ارمغان می آورد در حال حاضر نیز علی رغم تعدیلات صورت گرفته باز هم نماد عینی رژیم جدایی یا تفکیک کامل قوا "مدل ریاستی" ایالات متحده می باشد. ویژگی سیستم آمریکایی نه صرفاً جدایی کارکردی سه قوه، بلکه تأکید بر استقلال عمل آنها می باشد. در این سیستم، هیچ نهادی نمی تواند در کار دیگری اخلال ایجاد کند. به طور رسمی، صحبت از وجود "قدرتهایی برابر و مساوی" می باشد، هر چند که در عمل قوه ی مجریه در ایالات متحده همواره دست بالاتری را دارد^۱ (Quermonne، ۱۳۴: ۲۰۰۶). در ایالات متحده، رئیس جمهور به عنوان رئیس قوه مجریه قادر به انحلال مجلس نمایندگان و سنا نبوده، در مقابل آنها نیز نمی تواند رئیس جمهور را عزل کنند. علاوه بر آن، هر دوی آنها وضعیت احترام آمیزی نسبت به قوه ی قضاییه دارند. همچنین هیچ یک از ارگانهای حکومتی

^۱ اگر چه در ابتدای امر "پدران بنیانگذار" ایالات متحد، به دنبال ایجاد کنگره قوی بودند (باتوجه به تجربه زیاده روی های جورج سوم در قبال پارلمان انگلستان)، اما همیلتون از نگارندگان قانون اساسی فدرال معتقد بود که اقتدار اجرایی (قدرت قو، مجریه) از الزامات بنیادین یک حکومت خوب می باشد.

در اجرای کارکرد خود نگران مداخله ی دیگری نبوده، در غیر این صورت شاهد وقفه در امور سیاسی و حتی فلج شدن کشور می باشیم (Leroy، ۴۵: ۲۰۰۱).

بخش دوازدهم: سیستم مشارکت قوا یا تفکیک نسبی قوا

رژیم مشارکت قوا مدلی است که با وجود تأکید و تضمین اصولی چون تفکیک قوا، جدایی کارکردها و آزادی عمل قوا، شاهد همکاری و مشارکت آنها در پیشبرد اهداف کشور می باشد. در این سیستم استقلال عمل قوا به منزله ی انفکاک و جدایی آنها نبوده، بلکه بالعکس عاملی برای نزدیکی سیاسی و شراکت کاری میان آنها می باشد. رژیم مشارکت قوا مدلی است که با اجرای کامل اصل "کنترل و توازن" میان سه قوه توانسته نوعی تعادل را برقرار سازد، تا نهادهای مستقل بتوانند بر عملکرد یکدیگر نظارت داشته باشند. در این وضعیت قدرت میان سه قطب متوازن به گونه ای تقسیم شده است که هر یک از آنها بتواند دو قوه ی دیگر را محدود کرده و شاهد برتری یکی از آنها بر دیگری نباشیم در نتیجه صحبت از "توازی دموکراتیک" بوده که باعث ایجاد تعاملی بهتر میان قوا می شود.

رژیم مشارکت قوا مدلی منعطف بوده که محصول تجربیات تاریخی اجرای نظریه ی تفکیک قوا در قرون گذشته و در نظام های پادشاهی اروپایی بوده است. این سیستم به دنبال تبدیل مشروعیت سلطنت های دودمانی و اشرافی به مشروعیت هایی مردمی و پارلمانی بوده است. به همین علت به آن "سیستم پارلمانی" نیز می گویند. در این مدل لیبرال و دموکراتیک، تأکید بسیاری بر روی مشارکت و همکاری قوا به ویژه میان دو نهاد حکومت (قوه ی مجریه) و پارلمان (قوه مقننه) صورت گرفته است. فرض بر این است که هر گونه اعمال قدرت سیاسی و گردش امور دولتی در این سیستم منوط به همکاری صمیمانه ی قوای سه گانه است. بنابراین صحبت از نوعی تعهد متقابل و مسئولیت مشترک میان نهادهای مختلف در رژیم مشارکت قوا است. در واقع، نتیجه تعاملات سازنده میان، قوا باعث ایجاد "سیستمی شبکه ای" می شود که موجب تقویت، شراکت و حتی بالاتر از آن اتحادی تنگاتنگ میان دو قوه ی اجرایی (حکومت) و قانون گذاری (پارلمان) زیر نظر حزب یا ائتلاف احزاب برخوردار از اکثریت آرا می باشد شاید جمله ی کوتاه "هماندی نهادهایی که همدیگر را باز می یابند" بهترین توصیف

از سیستم مشارکت قوا باشد که توسط حقوقدان فرانسوی روزه بونار^۱ بیان شده است (۲۰۰۶: Toulemonde, ۵۹).

در حال حاضر، در اکثریت قریب به اتفاق دولت های اروپایی سلطنتی یا جمهوری، رژیم مشارکت قوا در قالب "سیستم پارلمانی" حاکم می باشد؛ زیرا که اروپائیان آن را به عنوان بهترین مدل اجرایی تفکیک قوا می شناسند از نظر اروپائیان، این مدل منعطف بیشتر از سایر اشکال اجرایی تفکیک قوا به اصول لیبرال و دموکراتیک نزدیک است رژیم مشارکت قوا سد مستحکمی در مقابل تمرکز قدرت سیاسی بوده و باعث جریان یا سامان بهتر امور سیاسی می شود حتی یکی از معیارهای غیر رسمی عضویت در اتحادیه ی اروپا حاکمیت رژیم مشارکت قوا به عنوان اصل سازماندهی دولت است^۲ در این سیستم شبکه ای ارتباطات پیوسته و همکاری تنگاتنگ میان قوای سه گانه باعث برقراری تعاملاتی سازنده شده که نماد حقیقی نظام مردم سالارانه است بدین ترتیب نوعی التزام متقابل میان پارلمان (قوه ی مقننه) و حکومت (قوه ی مجریه) نسبت به تعهدات سیاسی یکدیگر وجود داشته که باعث نظارت، محدودیت و در نهایت تعادلی پایدار میان دو قوه می شود. پارلمان می تواند هیأت دولت را مجبور به استعفا و در نتیجه حکومت را ساقط کند و در مقابل قوه ی مجریه نیز می تواند مشروعیت قوه مقننه را با انحلال مجلس به چالش بکشد. قوه ی قضائیه نیز دارای استقلال عمل بوده و قادر به دخالت در دو قوه ی دیگر برای کیفرخواست قانون ستیزان است، همانگونه که دو قوه ی دیگر نیز در عزل و نصب مقامات قضایی نقش آفرینی می کنند در نهایت در این سیستم منعطف، اگرچه آزادی عمل مطلق هر یک از قوا در مظان تهدیدات دائمی بوده است، ولیکن آزادی عمل نسبی آنها با امکان اتخاذ تدابیر مقابله و معامله به مثل افزایش می یابد. در واقع هر یک از سه نهاد همکار - رقیب در صحنه ی کنش و واکنش های سیاسی و حقوقی از سرنوشت مشابهی برخوردار هستند (۲۰۰۱: ۴۶، Leroy). البته با توجه به حاکمیت نظام پارتیتو کراسی حزب سالارانه، در صورت حاکمیت حزب یا ائتلاف احزاب پیروز انتخابات بر سه قوه، شاهد

^۱ Roger Bonnard

^۲ یکی از پیش شرط های عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، برقراری رژیم مشارکت قوای مدل اروپایی در این کشور می باشد. بروکسل بر این اعتقاد است که شکل اجرایی تفکیک قوای حاکم بر آنکارا هیچگاه نتوانسته تضمینی برای توزیع متوازن قدرت میان سه قوه باشد بلکه باعث تمرکز قدرت نزد قوای مجریه شده است

همکاری تنگاتنگ و صمیمانه ی قوای سه گانه و در غیر آن صورت شاهد رقابت سخت و محدودیت آمیز قوا، به ویژه در هنگامی که پارلمان و حکومت در دست دو حزب متضاد است خواهیم بود (Quermonne، ۱۳۸، ۲۰۰۶)

نتیجه گیری

از زمانی که تحلیل اقتصادی حقوق در نیمه دوم قرن بیستم در حوزه مطالعات میان رشته ای مطرح شد روزه روز به تعداد طرف داران آن افزوده می شود. تعداد کتابها مقالات نشریات و پایان نامه هایی که همه ساله در این موضوع تدوین و منتشر می شوند نشانگر این است که این روش تحلیلی جایگاه مناسبی را در میان دیگر روش های تحلیلی به خود اختصاص داده است. با وجود این به نظر می رسد در تعداد نه چندان اندکی از این آثار میان اقتصاد و تحلیل اقتصادی خلط صورت گرفته است در واقع برخی از پژوهشگران تحلیل اقتصادی را به معنایی غیر از آنچه در اصل مدنظر بوده است، مورد توجه قرار داده اند. چنین برداشت های نادرستی از تحلیل اقتصادی و مفهوم آن، باعث شده است که در برخی موارد تحلیل اقتصادی حقوق به بررسی آثار اقتصادی قواعد حقوقی محدود شود یا بررسی آثار اقتصاد بر قواعد حقوقی به نام تحلیل اقتصادی مطرح شود. حال آنکه روشن است که این قبیل بررسی ها تحلیل اقتصادی حقوق نیست بلکه اقتصاد در معنای متعارف آن است.

برای پرداختن به تحلیل اقتصادی حقوق، پیش و بیش از هر چیز، بهره مندی از یک فهم صحیح از معنا و مفهوم آن امری اجتناب ناپذیر است با درک معنا و فلسفه تحلیل اقتصادی که همانا تبیین نهادها، مفاهیم و روابط حقوقی به زبان اقتصادی است، می توان به بسیاری از ادعاهایی که علیه این روش تحلیلی صورت گرفته است پاسخ گفت. برای مثال با درک این معنا میتوان گفت تحلیل اقتصادی هرگز نمی تواند کارآمدی را به عدالت یا عدالت را به کارآمدی ترجیح دهد با درک صحیح این معناست که می توان ادعا کرد که تحلیل اقتصادی نمی تواند از حق سقط چنین یا مرگ شیرین دفاع یا آن را رد کند؛ چراکه روش تحلیل اقتصادی صرفاً یک ابزار ایضاحی و تبیینی است و ارزش مدار نیست.

همان طور که بیان شد، دولت های مدرن با تأسی از نظریات تفکیک قوا و برداشت های مختلف از آن سازماندهی های نوینی از قدرت سیاسی را به وجود آوردند. به طور مشخص از

اواخر قرن هجدهم میلادی، شاهد اجرای عملی نظریات تفکیک قوا و توزیع قدرت سیاسی در داخل دولت از طریق ایجاد سه قوه ی مقننه مجریه و قضائیه با هدف جلوگیری از تمرکز قدرت و سامان بهتر امور سیاسی و در نهایت ایجاد نظام های مردم سالارانه بودیم. اما الزاماً اشکال اجرایی مختلف تفکیک قوا هیچگاه تضمینی برای نیل به دموکراسی نبوده است، زیرا که در برخی از دولتها با وجود جدایی ظاهری حوزه های عملکردی میان قوای سه گانه، اما باز هم فرآیند حقیقی توزیع قدرت سیاسی صورت پذیرفته است. بنابراین نه تنها شاهد هیچ گونه تقسیم اقتدار میان نهادهای سیاسی نیستیم بلکه گردش نخبگان سیاسی نیز کماکان در دایره ای کاملاً بسته قرار داشته و به صورت جریانی پیوسته و متداول شکل نگرفته است.

اگرچه تاریخ، منتسکیو را ابداع کننده ی نظریه ی تفکیک قوا می شناسد، اما نظریات وی و سایر نظریه پردازان، هیچ گاه شکل اجرایی ثابت و یکسانی در نزد دولت ها به خود نگرفت صرف وجود بخش های جدا از هم در حکومت های مختلف، دلیلی بر توزیع متوازن قدرت سیاسی و جلوگیری از استبداد نبوده است. چه بسا توزیع نامتقارن قوا خود باعث افزایش نامتناسب یکی از قوای سه گانه و موجب برتری آن گردد اگر تفکیک کار کردی قوای سه گانه از همدیگر را گام اول بدانیم، گام بعدی اجرای اصل "کنترل و توازن" میان آنها است. در چنین وضعیتی، هدف توزیع متعادل قدرت و محدودیت قوای سه گانه بر اساس تقسیم وظایف و عملکردها است نه الزاماً جدایی و استقلال کامل سه قوه.

بنابراین در قالب مفهوم کلی تفکیک قوا سه مدل سیاسی مختلف از اجرای عملی آن بر اساس اختلاط جدایی و مشارکت قوا به وجود آمده است. اگر سیستم اختلاط قوا در میان رژیم های اقتدارگر مشاهده می شود، اما دو مدل جدایی و مشارکت قوا که مختص رژیم های ریاستی و پارلمانی است، دارای رسالت لیبرالی بیشتری در محدودسازی قدرت هستند اما اجرای کامل تر و بهینه تر اصل نظارت و تعادل در دومی نسبت به اولی باعث شده که در مدل تفکیک کامل قوا به واسطه ی عدم همکاری متوازن میان قوای سه گانه، قدرت اجرایی پر رنگ تر شده، و در نتیجه سیستمی "مونوکراتیک" به وجود آید، در حالی که در مدل "تفکیک نسبی قوا" به واسطه ی تعاملات سازنده تر بر اساس مشارکت و همکاری قوا، شاهد ایجاد نوعی تعادل قدرت و توازن مردم سالار و در نتیجه سیستمی دموکراتیک هستیم. در نهایت، با ایجاد

سیستمی شبکه ای بر اساس شراکت کاری و همکاری سیاسی میان قوای سه گانه، رژیم مشارکت قوا تمرکز قدرت سیاسی را به عقب رانده و بیشتر از سایر اشکال اجرایی تفکیک قوا به اصول شناخته شده ی مردم سالاری نزدیک تر و با آن سازگارتر است.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- ابو الحمد، عبدالحمید (۱۳۸۳) مبانی سیاست، تهران: توس
- احمدوند، شجاع (۱۳۹۴)، تاریخ تحول دولت در اسلام، تهران: نشر نی.
- اسکندری، محمد حسین و دارابکلایی، اسماعیل، (۱۳۷۷) درآمدی بر حقوق اساسی، تهران: سمت
- اونیل، پاتریک (۱۳۹۱) مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه سعید میرترابی، تهران: قومس.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۶)، اصول علم سیاست، تهران: آوای نور
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹) تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران، تهران: سمت.
- جعفری ندوشن، علی اکبر (۱۳۸۳) تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- رنی، آستین (۱۳۷۴) حکومت، آشنایی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۰)، حقوق اساسی، تهران: نشر میزان.
- عضدالملو، حمید (۱۳۹۱)، جان لاک، رساله ای درباره حکومت، تهران: نشر نی.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲) ارسطو، سیاست، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۷۰) حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۷۹) گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر.
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۷۵) بایسته های حقوق اساسی، تهران: سمت.
- مهدی، علی اکبر (۱۳۳۴) شارل لویی منتسکیو، روح القوانين، تهران: انتشارات اقبال
- وبر، ماکس، (۱۳۹۴)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی

- آیتو، جان، فرهنگ ریشه شناسی انگلیسی، ترجمه حمید کاشانیان، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶
- بوکانان، جیمز، «بنیادهای سیاست اقتصادی» در علی سرزعی، تحلیل اقتصادی سیاست، تهران: آثار اندیشه، ۱۳۸۹
- دادگر، یدالله، مؤلفه ها و ابعاد اساسی حقوق و اقتصاد، تهران: انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و انتشارات نور علم، ۱۳۸۹
- سرزعی، علی، تحلیل اقتصادی سیاست، تهران: آثار اندیشه ۱۳۸۹
- کاپوراسو، جیمز ای. و دیوید پی لوین، نظریه های اقتصادی سیاسی، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۷
- گرینبرگ ماروین جی، هندسه های اقلیدسی و نااقلیدسی، ترجمه محمدهادی شفیع‌ی‌ها، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶.
- محمدزاده، رضا، «تحلیل فلسفی»، نامه حکمت، ۱۳۸۳، شماره ۴
- وکس، ریموند، فلسفه حقوق؛ مختصر و مفید، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، تهران: جنگل، ۱۳۸۹

ب) منابع لاتین

- Beany, Michael, "Analysis", in Stanford Encyclopedia of Philosophy, ۲۰۰۹, Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/analysis/>.
- Buchanan James M., "What Should Economists Do", Southern Economic Journal, ۱۹۶۴, Vol. ۳۰.
- Buchanan, James and Yong J. Yoon, "Rationality as Prudence: Another Reason for Rules", Constitutional Political Economy, ۱۹۹۹, Vol. ۱۰.
- Buchanan, James, "What Should Economists Do", Southern Economic Journal, ۱۹۶۴, Vol. ۳۰.

- Buchanan, James, and Gordon Tullock, The Calculus of Consent- Logical Foundations of Constitutional Democracy, Ann Arbor: University of Michigan Press, ۱۹۹۹.
- Buchanan, James, The Economics and the Ethics of Constitutional Order, University of Michigan Press, ۱۹۹۱.
- Concise Oxford English Dictionary, ۱۱th Edition, Oxford: Oxford University Press, ۲۰۰۴.
- Hirshleifer, Jack, "The Expanding Domain of Economics", American Economic Review, ۱۹۸۵, Vol.۷۵.
- Kirchgässner, Gebhard, Homo Oeconomicus; the Economic Model of Behaviour and Its Applications to Economics and Other Social Sciences, New York: Springer, ۲۰۰۸.
- Little, Daniel, "Philosophy of Economics", in Sarkar, Sah orta and Jessica Pfeifer (eds.) The Philosophy of Science; An Encyclopedia, New York: Routledge, ۲۰۱۱.
- Maki, Uskali, "Economics Imperialism: Concept and Constraints", Philosophy of the Social Sciences, ۲۰۰۸, Vol. ۹, No. ۳.
- Marciano, Alain, "Buchanan's Constitutional Political Economy, Exchange v. Choice in Economics and in Politics", Constitutional Political Economy, ۲۰۰۹, Vol.۲۰.
- Medema, Steven G., "Chicago Law and Economics", in Elgar Companion to the Chicago School of Economics, Edited by Ross B. Emmett, Cheltenham: Edward Elgar Publishing Limited, ۲۰۱۰.

- Posner, Richard A., *Economic Analysis of Law*, New York: Aspen Publishers, ۲۰۰۳.
- Salzberger, Eli M. "Law and Economics in the ۲۱st Century", in Thomas Eger, Claus Ott, Jochen Bigus and Georg von Wangenheim (eds.) *Internationalisierung des Rechts und seine ökonomische Analyse (Internationalization of the Law and its Economic Analysis)*, Deutscher Universitätsverlag, ۲۰۰۸.
- Stelmach, Jerzy and Bartosz Brozek, *Methods of Legal Reasoning*, Dordrecht: Springer, ۲۰۰۵.
- Stigler, George, "Economics; the Imperial Science?", *Scandinavian Journal of Economics*, ۱۹۸۴, Vol. ۸۶.
- Yeager, Leland B., "Buchanan and Method", *Constitutional Political Economy*, ۱۹۹۰, Vol. ۱, No. ۲.
- Burdeau, Georges (۱۹۸۸), *L'Etat*, Paris, Seuil.
- Gervais, Pierre (۱۹۹۸), *Les Etats-Unis*, Paris, Hachette.
- Kaspi, André (۱۹۹۹), *Les Etat-unis*, Paris, plon.
- Leroy, Paul (۲۰۰۱), *Les régimes politiques du monde contemporain*, Grenoble, PUG.
- Pariente, Alain (۲۰۰۶), *La séparation des pouvoirs*, Paris, Dalloz. Pilet, Jean-Benoit (۲۰۰۸), *Régimes politiques des pays occidentaux*, Bruxelles, Presses Universitaires.
- Quermonne, Jean-Louis (۲۰۰۶), *Les régimes politiques occidentaux*, Paris, Seuil.
- Toulemonde, Gilles (۲۰۰۶), *Institutions politiques compares*, Paris, Ellipses.